



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



صدایی که ماند

بررسی خطبه‌های امام سجاد و حضرت زینب علیهما السلام در کوفه و شام

نویسنده: سید محمدعلی جلالی

طرح جلد: مهدی جعفری

طراح گرافیک: مریم سادات منصور

صفحه آرا: فاطمه سعیدی

تهیه، تنظیم و نشر: مرکز فرهنگی-آموزشی معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وابسته به سازمان اوقاف
نوبت چاپ: پاییز ۱۳۹۵ / شمارگان: ۱۰۰ هزار نسخه

غیر قابل فروش

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی و اجتماعی
آدرس مجتمع: قم، بلوار ۱۵ خرداد، جنب امامزاده شاه سیدعلی، مجتمع فرهنگی آموزش
معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه. تلفن: ۰۲۵-۳۸۱۸۷۱۰۸

سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی



سایت سازمان: www.oghaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

فهرست

| | |
|---------------|----|
| برای شروع | ۵ |
| صدایی که ماند | ۱۱ |
| برای پایان | ۷۹ |
| متن خطبه‌ها | ۸۹ |



برای شروع



اتفاق ماندگار

فراموشی، یک اتفاق طبیعی برای انسان‌هاست؛ برخی همه چیز را فراموش می‌کنند، حتی اتفاقات خیلی مهم را؛ حتی داغ‌های خیلی سنگین را؛ اما در میان تمامی اتفاقات ریز و درشت و مهم یا کم‌اهمیت، بعضی اتفاقات هیچ وقت فراموش نخواهند شد؛ چراکه خداوند اراده کرده آن اتفاق در ذهن‌ها زنده و جاودان بماند. یکی از این اتفاقات ماندگار، حماسه عاشورا است. کمتر شیعه‌ای پیدا می‌شود که عشق اهل بیت علیهم‌السلام را در دل داشته باشد، ولی ایام محرم و صفر را سیاه‌پوش نباشد، عزاداری نکند و هر آنچه در توان دارد، برای بزرگداشت این ایام در طبق اخلاص نگذارد. به همین جهت، سال به سال، شور عزاداری‌ها بیشتر می‌شود و همین عزاداری‌ها، بهانه‌ای شده تا آنانی که فقط نامی از حسین علیه‌السلام شنیده‌اند، مشتاق شوند بیش از گذشته، با راه و مرام ایشان آشنا گردند و بعد از مطالعه و تحقیق، به جمع شیعیان حسینی اضافه شوند. اتفاق و دستاوردی که یزید و یزیدیان هرگز به فکرشان راه نیافته بود و شاید اگر چنین چیزی را پیش‌بینی می‌کردند، هیچ‌گاه مرتکب آن جنایت‌ها نمی‌شدند.

آن‌ها در همان زمان هم تمام تلاششان را به کار بستند تا هیچ یادی از عاشورا و حسین علیه السلام باقی نماند؛ مردان کاروان حسینی را به شهادت رساندند و زنانشان را اسیر و خارج شده از دین معرفی کردند. آنان به خیال خام خود تصور می‌کردند که بعد از چند روز و نهایتاً چند ماه و سال، همه چیز به فراموشی سپرده خواهد شد و اثری از جنایاتشان باقی نخواهد ماند، ولی حضرت زینب علیها السلام با بینش الهی خویش، در همان ایام اسارت و در حالی که هنوز کمتر از یک ماه از شهادت امام حسین علیه السلام گذشته بود، در خطبه خود، با یقین کامل و عزم راسخ، خطاب به آن‌ها فرمود: هر چه قدر مکر و خدعه کنید، یاد ما از دل‌های شیعیان محو نخواهد شد؛ چراکه حق با ماست و خداوند اجازه نخواهد داد که حق برای همیشه پنهان بماند، هر چند ممکن چند روزی زیر لایه‌های مکر و حيله پنهان گردد.

براین باور، ماندگاری حوادث و اتفاقات عاشورا، مدیون پیام‌بران آن است که در دوران اسارت و اوج مصیبت‌ها، با اقتدار و عزت، هم داغ‌های کربلا را بازگو کردند و هم درس‌ها و عبرت‌های عاشورا را. آن‌هم با صدایی رسا و کلامی متین؛ صدایی که هنوز مانده است و تا ابد خواهد ماند.

«صدایی که ماند» بازخوانی خطبه‌های پیام‌بران کربلا، امام سجاد و حضرت زینب علیها السلام در کوفه و شام است؛ و دقت در فرازهای این خطبه‌های ماندگار.

کربلا در کربلا می ماند اگر...

عصر روز دهم محرم سال ۶۱ (ه ق) لشکر یزید بعد از این که امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند، به آتش زدن خیمه ها و غارت اموال خاندان نبوت اقدام کرد. در روز یازدهم محرم زنان و حرم امام حسین علیه السلام را برشتهران بی جهاز سوار نمودند و آنان را چون اسیران کفار در سخت ترین شرایط، به سمت کوفه روانه کردند.^۱ شب دوازدهم را کاروان اسرا، پشت دروازه های کوفه و بیرون شهر سپری کردند و روز دوازدهم در حالی وارد شهر کوفه شدند که کوفیان در اثر تبلیغات «عبیدالله بن زیاد» در خارجی معرفی کردن امام حسین علیه السلام، جهت دیدن اسرا به کوچه ها و محله ها روانه شده بوده و با دیدن اسرا شادی کردند. سپس کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام، شهر به شهر گردانده شدند تا به شهر دمشق - پایتخت حکومت یزید بن معاویه - رسیدند. آنجا نیز سه روز پشت دروازه های دمشق نگاه داشته شدند تا شهر آذین بندی و آماده جشن و شادی شود. سپس سرهای مقدس شهدا را در جلوی کاروان اسرا و از دروازه ساعات وارد دمشق کردند. مردم ناآگاه شام که به واسطه تبلیغات یزید، از حقیقت

۱. نفس المهموم، ص ۴۹۰، مقتل ابی مخنف، ص ۳۵۱.

ماجرای بی‌خبر بودند، با مشاهده کاروان اسرا شادی و هلهله کردند و به سرهای مقدس اهانت نمودند. اتفاقاتی که در شهر شام بر کاروان اهل بیت علیهم‌السلام گذشت، به قدری تلخ و جانکاه بود که وقتی از امام سجاد علیه‌السلام پرسیدند در سفر کربلا، سخت‌ترین مصیبت‌های شما کجا بود، سه بار فرمودند: «الشام، الشام، الشام»^۱.

بی‌گمان، این چند خط، به‌طور کامل نخواهد توانست ترسیم‌کننده فضایی باشد که حضرت زینب علیها‌السلام و امام سجاد علیه‌السلام در آن خطبه خواندند، ولی تا حدودی می‌تواند موقعیتی که در آن قرار داشتند و جمعی که حضور داشتند را به تصویر بکشد و عظمت و تأثیرگذاری خطبه‌های ایشان را تا حدودی به نمایش بگذارد.

خطبه‌های مستدل و محکمی که چنان تأثیری در مردم شام گذاشت که یزید برای کم کردن فشار افکار عمومی، هنگام غذا خوردن، امام سجاد علیه‌السلام را بر سر سفره خود می‌نشاند؛^۲ و به حضرت زینب علیها‌السلام و زنان بنی‌هاشم اجازه داد که برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری کنند. حضرت زینب علیها‌السلام نیز با استفاده از این فرصت، هفت روز برای آن حضرت مراسم عزای برپا کرد و پیام‌رسانی حوادث عاشورا را کامل تر نمود آن حضرت با استفاده از عنصر عاطفه، به قدری در زنان شامی تحول و تأثیر ایجاد کرد که پس از گذشت چند روز از آن مراسم، مردم آن‌چنان نسبت به جنایت‌هایی

۱. مقتل ابی مخنف، ص ۳۸۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۳.

که در حق خاندان پیامبر صورت گرفته بود، متأثر شدند و به قدری از یزید ابراز تنفر می‌کردند که تصمیم داشتند با حمله به قصر، او را به قتل برسانند، که البته یزید دستور داد آن مراسم را تعطیل کنند.^۱

پس از این ماجرا و با توجه به جوّ ایجاد شده، یزید با فرافکنی، «ابن زیاد» را به‌عنوان متهم اصلی حادثه کربلا معرفی کرد و تلاش کرد خود را از جنایت‌های کربلا تبرئه نماید!^۲ اگرچه این ادعای او هیچ‌گاه پیگیری نشد و او هرگز ابن زیاد و دیگر حاضران در فاجعه کربلا را محاکمه و مجازات نکرد!^۳

این خطبه‌ها، ضمن پیام رسانی حوادث کربلا، مانع دستیابی یزید به هدف شوم خود برای به‌شهادت رساندن امام سجاد علیه السلام گردید و او در حرکتی انفعالی، مجبور شد تا حضرت را همراه کاروان اهل بیت علیهم السلام، روانه مدینه نماید و حتی برای فریب مردم شام، دستور داد محمل‌های کاروان را زینت کنند و اموال فراوانی به آن‌ها بدهند؛^۴ خطبه‌هایی که باعث شد یزید از فاجعه کربلا - در ظاهر - اظهار پشیمان کند؛ خطبه‌هایی که اجازه نداد سرنی در نینوا بماند و کربلا در کربلا...

۱. نفس المهموم، ص ۲۶۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۸۹.

۳. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۰۴.

۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

صدی کی مانند



اعتقاد قلبی

انسان‌ها زمانی که در موقعیت‌های مختلف قرار بگیرند، برخوردهای متفاوتی از خود بروز می‌دهند. هنگام بروز مصیبت و داغدار شدن، یکی از موقعیت‌هایی است که رفتارهای به شدت متفاوت و گاهی عجیب و غریب از افراد دیده می‌شود. برخی‌ها دست و پایشان را گم و همه باورها و ادعاهایشان را فراموش می‌کنند؛ برخوردهایی می‌کنند که تصورش نیز دشوار است. کافی است سری به بیمارستان‌ها یا قبرستان‌ها بزنیم تا نمونه‌هایی از این برخوردهای عجیب و غریب را ببینیم. مادری که در بیمارستان است و داغ فرزند دیده؛ در میان ناله‌ها و گریه‌های خود، حرف‌هایی می‌زند که از ناشکری رد شده و به حد کفرگویی می‌رسد؛ حکمت خدا را زیر سؤال می‌برد و حتی به عدالت خدا هم شک می‌کند! در پاسخ به اعتراض‌ها، مدعی می‌شود که کسی حال او را درک نمی‌کند و نمی‌داند در چه شرایطی است، هر کس دیگری هم به جای او بود، بدتر از این حرف‌ها را می‌زد؛ عذری بدتر از گناه!

برخی دیگر هنگام فشارهای اقتصادی و فقر مالی، همین‌که برای مدتی

دستشان خالی شود و طلبکارها از طرفی و اعضای خانواده از طرفی فشار بیاورند، از کوره دررفته، خیلی ساده روزی رسان همیشگی زندگی‌شان را به فراموشی می‌سپارند و سراغ راه‌ها و افرادی می‌روند که خدا را خوش نمی‌آید و در توجیهی جاهلانه، می‌گویند: هرکسی هم به جای ما بود، همین کار را می‌کرد! به راستی این چه رازی است که همیشه مشکلات خودمان را بالاترین مشکلات می‌دانیم و مصیبت‌هایمان را سخت‌ترین مصیبت‌ها. برای همین به خودمان اجازه می‌دهیم هر برخوردی که دلمان بخواهد داشته باشیم و تنها کاری که نمی‌کنیم، یاد خداست و گردن نهان به خواست و انتخاب او.

در حالی که این‌گونه مواقع، ملاک و معیاری برای تشخیص دینداران واقعی از مدعیان ایمان است؛ تشخیص کسی که اعتقاد و باور قلبی دارد از کسی که اعتقادش تنها در حد لقلقه زبان است!

اهل ایمان و یقین حقیقی، در هر حالی خدای مهربان را شاهد و ناظر بر احوال و رفتار خود می‌دانند و به همین دلیل، هیچ‌گاه کنترل‌شان را از دست نمی‌دهند، برخلاف کسانی که اعتقادشان سست است و با کوچک‌ترین حادثه‌ای، کنترل از کف داده و رفتار و گفتارشان تغییر می‌کند.

باید منصفانه ایمان خود را بررسی کنیم و در دادگاه وجدان، به قضاوت

بنشینیم؛ اگر ادعایی در حد لقلقه زبان است و هنوز به مرحله عمل نرسیده، پیش از آن که به مرحله آزمایش و ابتلا برسیم، تلاش کنیم ایمان خود را ارتقا دهیم و روزه‌روز، رفتارمان را به رفتار بندگان واقعی خدا، نزدیک کنیم.

امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام پس از گذراندن مصیبت‌هایی که خیلی‌ها حتی تاب و توان تحمل بخش کوچکی از آن‌ها را ندارند، وقتی شروع به سخن گفتن و خطبه خواندن می‌کنند؛ ابتدای کلامشان نه شکوه است و نه شکایت؛ بلکه شروع هر چهار خطبه آنان با حمد و شکر الهی است و عطر بندگی و تسلیم، مشام جان را می‌نوازد!

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«زینب دختر علی علیه السلام پس از حمد و ثنای الهی فرمود...»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«حضرت زین العابدین علیه السلام خطبه‌اش را با سپاس و حمد الهی و ستایش او آغاز کرد...»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«حضرت زینب علیها السلام برخاست و گفت: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«امام سجاد علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود...»

مقدمه چینی

انجام دادن هرکاری، نیازمند فراهم کردن مقدمات خاص آن است؛ از مسافرت، مهمانی و خرید گرفته تا کارهای مهم‌تری مانند ازدواج، تربیت فرزند، انتخاب شغل و مانند آن.

اهمیت این مقدمات و زمینه‌ها بدان جهت است که بودن آنها، باعث اثرگذاری بیشتر و بسترسازی مناسب برای انتقال پیام‌های اصلی می‌شود. به‌عنوان مثال، برای برگزاری مجالس عزا و سوگواری اهل بیت علیهم‌السلام، افزون بر نیت خالصانه برای پذیرش و ثبت اسم بانیان در زمرهٔ برپاکنندگان مراسم عزاداری، باید دیگر زمینه‌های آن‌همانند فضای برگزاری مراسم، هماهنگ کردن سخنران و مداح، سیاه‌پوشی، سیستم صوتی مناسب و مانند آن فراهم گردد، تا مجلسی تأثیرگذار برگزار شود.

با دقت در خطبه‌های پیام‌رسانان عاشورا، امام سجاد علیه‌السلام و حضرت زینب علیها‌السلام، یکی از نکات قابل توجه، مقدمه‌سازی‌هایی است که این خطیبان توانمند در ابتدای صحبت‌های خود انجام دادند و باعث شدند تا مردم، با دقت بیشتری

به سخنان آنان، گوش بسیارند. امام سجاد علیه السلام در هردو خطبه، مسأله معرفی خود را مطرح نمودند و حضرت زینب علیها السلام در کوفه با مخاطب قرار دادن اهل کوفه با صفات زشتی که در ذاتشان بود؛ و در شام با تحقیریزید، بهترین زمینه سازی را انجام دادند؛ بسترسازی هایی که توانست رفتار نادرستشان را به نقد بکشاند و با جملاتی آتشین و حماسی، توجه و تمرکز دوجندانی برای دقت در سخنان خود ایجاد نمایند تا پیام مظلومان کربلا را به بهترین شیوه، منتقل نمایند.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«ای مردم کوفه! ای گروه خیانت کار و پیمان شکن و بی غیرت، اشک چشمانتان خشک نشود و ناله هایتان آرام نگیرد. به راستی حکایت شما، حکایت زنی است که رشته های خود را محکم بافته بود و سپس باز می کرد! شما سوگندتان را دستاویز فساد قرار دادید! شما چه دارید جز لاف زدن و دشمنی و دروغ! و همچون کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن چین! یا همانند سبزه و گیاهی که بر فراز سرگین می روید و یا همچون

نقره‌ای که روی قبر را بدان تزیین کرده باشند [که ظاهری زیبا و فریبنده، اما باطنی بدبو و گندیده دارد].»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، که می‌شناسد؛ و هر کس مرا نمی‌شناسد [پس بداند که] من علی فرزند حسینم، که در کنار فرات، سراز تن او جدا کردند، بی‌آنکه [قاتلان‌ش] خونی طلبکار باشند و یا قصاصی بخواهند. من پسر آن کسی هستم که حرمت او شکستند و مال او را به غارت بردند و خاندان او را به اسیری گرفتند. من پسر آن کسی هستم که او را به قتل صبر [و به تدریج و با زجر و شکنجه و آزار] کشتند و این برای افتخار من کافی است!»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«خداوند راست گفت، آنجا که فرمود: «عاقبت آنان که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند». ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را [از جهات گوناگون] بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هرسو کشاندی، گمان می‌کنی ما به نزد خدا خوار، و تو نزد او عزیز و گرامی شدی؟ و تصور کردی این نشانهٔ قدر و منزلت تو در نزد خداست؟ از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو درآمده و امور تو سامان یافته و مُلک و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؟! اندکی آهسته‌تر! جاهلانه قدم برندار!»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بردیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بردیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (حمزه)، و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَامُ دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از ما قرار داد. هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می‌شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم...»

موقعیت‌شناسی

نقش موقعیت‌شناسی در به دست آوردن نتیجه موفق و مؤثر، غیرقابل چشم‌پوشی است. این مسأله به قدری مهم است که گاهی انجام دادن یک کار در دو موقعیت مختلف، ممکن است دو نتیجه متفاوت بدهد. به همین دلیل یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان موفق، موقعیت‌شناسی است؛ ویژگی‌ای که هم در رفتار انسان با دیگران اثر خود را به روشنی نشان می‌دهد و هم در رشد معنوی انسان.

رشد معنوی، همانند موقعیت‌های ویژه‌ای است که خداوند آن‌ها را برای رستگاری و سعادت آسان‌تر ما فراهم کرده است. برای گناه‌کاری که یک عمر گناه کرده و حق‌الله به گردن دارد، توبه کردن از تمامی گناهان، شاید بسیار سخت به نظر بیاید؛ اما خداوند موقعیت ویژه‌ای همچون مجالس روضه اهل بیت علیهم‌السلام را برای چنین افرادی مهیا کرده تا بتوانند در کمترین زمان، بیشترین راه را طی کنند و با چند قطره اشک، دریایی از گناهان را بشویند و پاک شوند.

برای درک نقش موقعیت‌شناسی در رفتار با دیگران نیز، بهترین نمونه، رفتار

پیام‌آوران کربلا و موقعیت‌شناسی مناسب آنان برای بیان خطبه‌هایشان بود؛ هم از جهت مکانی و هم از جهت زمانی. امام سجاد علیه السلام در کوفه در شرایطی خطبه خواندند که دل‌های مردم، تحت تأثیر فرمایشات حضرت زینب علیها السلام قرار گرفته و به همین دلیل، با جان و دل به فرمایشات ایشان گوش فرا می‌دهند. همچنین خطبه امام در شام، دقیقاً در زمانی است که یزید ملعون گمان می‌کند کار یکسره شده و دیگر خطابه‌های فرزند حسین علیه السلام، تأثیری بر مردم ندارد؛ اما حضرت زین‌العابدین علیه السلام در خطبه‌ای کوتاه، چنان حقایق را روشن می‌سازد که یزید مجبور می‌شود به مؤذن دستور دهد که به بهانه اذان، خطبه امام قطع شود؛ اما قصه در اینجا به پایان نمی‌رسد! امام سجاد علیه السلام با موقعیت‌شناسی مناسب و در کمال بلاغت، هنگام اذان نیز با جملات مؤذن، حق بودن خود را ثابت می‌کند و پایه‌های حکومت یزیدی را متزلزل می‌سازد.

دیگر پیام‌آور کربلا، حضرت زینب علیها السلام نیز در نهایت موقعیت‌شناسی، خطبه می‌خوانند. در کوفه، زمانی که ابن زیاد پس از تبلیغات فراوان، تمامی مردم را جمع کرده تا به تماشای کاروان اسرای خارجی بپردازند، حضرت زینب علیها السلام با فرمان به سکوت، همه را متوجه خویش می‌کند و خطبه‌ای می‌خواند که دل‌های مردم را زیر و رو می‌کند.

در شام نیز، در ویژه‌ترین مکان، یعنی قصر یزید و در ویژه‌ترین زمان، یعنی زمانی که یزید در جمع سران و بزرگان حکومت و مهمانانش، ظالمانه با چوب خیزران با لبان مقدس حسین عَلَيْهِ السَّلَام بازی می‌کند؛ از جا بلند می‌شود و مقتدرانه‌ترین خطابه تاریخ را می‌خواند!

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«راوی می‌گوید زینب دختر علی عَلَيْهِ السَّلَام به مردمی که برای دیدن کاروان اسرا، اجتماع کرده بودند، اشاره فرمود که خاموش باشید. در آن لحظه نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد و حتی صدای زنگ شتران خاموش شد. آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:....»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«راوی می‌گوید: حضرت زین‌العابدین عَلَيْهِ السَّلَام از خیمه بیرون آمد و به مردمی که پس از شنیدن خطبه حضرت زینب عَلَيْهَا السَّلَام

به شدت متأثر شده و مشغول گریه بودند، اشاره فرمود که خاموش باشند؛ مردم ساکت شدند و او همان طور که ایستاده بود، خطبه اش را با سپاس و حمد الهی و ستایش او آغاز کرد و بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و فرمود: «...»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«یزید در حضور اسیران، سرامام را در ظرف طلا گذاشته و با چوب دستی به لب و دندان آن حضرت می زد. وقتی حضرت زینب رضی الله عنها این صحنه را دید دست به گریبان برد و آن را چاک زد و با نوایی سوزناک که دلها را آتش زد، با صدای بلند فرمود: یا حسینا! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مگه و منا! ای فرزند فاطمه زهرا بانوی زنان! ای زاده محمد مصطفی! و از این فریاد سوزناک، صدای گریه همگان، حتی زنان حرم سرای یزید بلند شد...»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«همچنین حضرت علی بن الحسین علیه السلام پس از آن که خطیبِ مزدورِ یزید به امام علی و امام حسین علیه السلام اهانت نمود، از جا برخاست و خطبه‌اش را آغاز کرد! راوی می‌گوید: امام سجاد علیه السلام آن قدر به معرفی خویش ادامه داد که صدای مردم به گریه و شیون بلند شد و یزید بیمناک شد که مبادا انقلابی صورت پذیرد؛ لذا به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند. مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت: الله اکبر، امام سجاد علیه السلام فرمود: چیزی بزرگ‌تر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می‌دهد. و هنگامی که گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید رو کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتمی و کافر شدی،

و اگر جد من است، چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل بیتش
و مرا به اسارت بردی؟ سپس فرمود: ای مردم آیا در میان شما
شخصی هست که جد و پدرش رسول الله باشد؟ پس صدای
مردم به گریه و شیون بلند شد.»



گاهی برخی افراد با توهم برتری و پیروزی، با سرمستی و غرور سخن می‌گویند و در این راه چنان زیاده‌روی می‌کنند که تهمت‌های ناروا و راست و دروغ را به هم آمیخته، در میدان سخن جولان می‌دهند. در چنین شرایطی، برای اثبات دروغ‌گویی او کافی است کسی شجاعت به خرج دهد و سراغ بیان حق و حقیقت برود تا اثری از آن هواهای شیطانی، باقی نماند! همان کاری که پیامبران کربلا در خطبه‌های حماسی خود انجام دادند.

از جمله مهم‌ترین فرازهای این خطبه‌های سراسر روشنگری، قسمت‌هایی بود که در آن‌ها به آیات کتاب خدا و انتساب به پیامبر خدا ﷺ اشاره شده بود.

استدلال به آیات قرآن، بهترین دلیل بود برای بیگانه نبودن با کتاب دین اسلام؛ و محکم‌ترین برهان بود بر بطلان ادعای دشمنان که این کاروان را کاروانِ اُسرای جنگ و خارج‌شدگان از دین اسلام و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله معرفی کرده بودند!

بیان انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز باعث شد تا چهره واقعی دشمنانی که به اسم اسلام و پیامبر، در حق خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مرتکب جنایت شده بودند، آشکار گردد و مردم متوجه شوند که در این حادثه، افرادی که ادعای پیروی پیامبر را داشتند، قلب پیامبر را هدف گرفتند و پاره دل پیامبر صلی الله علیه و آله را به فجیع‌ترین وضع به شهادت رساندند و کاروان اسیرانی که به نام خارج‌شده از دین معرفی شده‌اند، نه‌تنها مسلمان، بلکه خاندان پیامبر اسلام‌اند.

پیام‌بران کربلا می‌دانستند که اگر در ابتدای خطبه، انتسابشان به پیامبر اسلام را بیان کنند، در نگاه مردم دیگر اسیر نخواهند بود، بلکه جگرگوشه‌های پیامبری دیده می‌شوند که هنوز مهر و محبتش در دل‌ها باقی است.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«و چگونه پاک خواهید کرد لکه ننگ کشتن فرزندان خاتم پیامبران و معدن رسالت و آقای جوانان بهشت را!... وای بر شما! هیچ می‌دانید چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه پیمان محکمی را شکستید؟» و در فراز دیگری فرمودند: «اگر پیامبر از شما بپرسد، این چه کاری بود که کردید، با آنکه شما امت [پیامبر] آخرالزمان بودید [و بردیگرامت‌ها شرافت داشتید]، چه پاسخی خواهید داد؟ [اگر بپرسد] شما چه کردید با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من؛ جمعی را به اسارت بردید و گروهی را به خون آغشته کردید؛ این پاداش من نبود. با آنکه من خیرخواه شما بودم. اینکه در حق خویشاوندانم این‌گونه به من جفا کنید.»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

حضرت زین العابدین علیه السلام به دشمنان یادآور شدند که تمامی این جنایات، در حقیقت در حق رسول الله انجام شد: «شما با چه چشمی می‌خواهید به پیامبر خدا بنگرید آن زمان که [در قیامت] به شما می‌گوید: شما خاندان مرا کشتید و حریم مرا مورد بی‌احترامی قرار دادید، [و از همین رو] شما از امت من نیستید.»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

حضرت زینب علیها السلام با اشاره به ریشه‌دار بودن دشمنی‌های یزید و اجدادش با پیامبر و با هدف آگاه ساختن حاضران از این مسأله، فرمودند: «ای پسر کفار آزاد شده [به دست رسول خدا]... این کارها همه از گستاخی تو بر خدا و انکار بر رسول خدا و ردّ بر قرآن است.» ایشان در فراز دیگری فرمودند:

«چگونه می‌توان به حمایت و مراقبت آن‌کس امید داشت که [نسبت به ما کینه دارد و مادرش هند جگرخوار است که] جگرپاکان [حمزه سیدالشهدا] را به دندان گرفته و گوشتش از خون شهیدان روییده و [جدش ابوسفیان] علیه سرورِ انبیاء جنگ به راه انداخته، و احزاب را گردآورد و اعلان جنگ نمود و شمشیرها را بر روی رسول خدا کشید؟! همان‌کس که از تمام عرب به خدا منکرتر بود و ناسپاس‌ترین فرد نسبت به فرستادهٔ خدا بود.» همچنین ایشان در چند فرزند به دادخواهی جدشان رسول‌الله اشاره فرمودند: «[البته بیهوده شادمان مباش] که به همین زودی نزد آنان می‌روی و آرزو می‌کنی کاش دستت خشک شده بود و مادرت به تو باردار نشده و تو را نزیاییده بود؛ آن هنگام که به سوی غضب الهی رهسپار می‌شوی و رسول خدا ﷺ از تو دادخواهی می‌کند.» و در پایان نیز این مساله را تکرار فرمودند: «همین بس که در دادگاهی حاضر شوی که داورش خداست و رسول خدا از تو دادخواهی می‌کند و جبرئیل، گواه و پشتیبان اوست.»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«ای مردم! خداوند ما را بردیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (حمزه)، و امام حسن و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از ما قرار داد.» ایشان در فراز دیگری فرمودند: «ای مردم! من فرزند کسی هستم... که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد. من فرزند محمد مصطفی هستم.» همچنین ایشان در پایان خطبه و زمانی که مؤذن، به پیامبری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهادت داد، با موقعیت سنجی مناسب از این انتساب و قرابت بهترین استفاده را نموده و فرمودند: «این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتمی و کافر شدی، و اگر جد من است چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل بیتش و مرا را به اسارت بردی؟» سپس خطاب به مردم

نیز فرمودند: «ای مردم آیا در میان شما شخصی هست که
جد و پدرش رسول الله باشد؟»



افتخارات افراد مختلف، با توجه به دیدگاه‌هایشان، متفاوت است. یکی به محل زندگی‌اش افتخار می‌کند؛ این‌که در بالای شهرخانه دارد و متراژ خانه‌اش چند برابر خانه‌های عادی است و استخر و باغچه و امکانات دیگرش تکمیل است. دیگری افتخار می‌کند به ماشینی که زیر پا دارد؛ این‌که اسپرت است و قیمتش بالای صد میلیون؛ و رنگش، چشم‌هر بیننده‌ای را خیره می‌کند. دیگری به کلکسیون ساعتی که جمع کرده و دیگری به موبایل و بعضی به لباس و کفش ... و

اگر وارد دنیای افتخارات خانم‌ها شویم، با افتخاراتی متفاوت مواجه خواهیم شد. یکی افتخار می‌کند به طلا و جواهراتش؛ دیگری به عروس و دامادهایش؛ البته نه به کمالات و ارزش‌های آن‌ها، بلکه به تعداد سکه‌هایی که بابت مهریه

مشخص کرده‌اند و یا هزینه‌هایی که بابت عروسی داده‌اند و یا ریخت‌وپاش‌هایی که برای مراسمشان کرده‌اند! ...

اما در این میان، برخی بانوان نیز هستند که افتخاراتشان کمی متفاوت‌تر است؛ مانند بانوانی که همسر یا فرزندِ دکتر و مهندس و عالیشان، باعث افتخار آن‌ها هستند.

اما حضرت زینب علیها السلام در خطبهٔ خود، از افتخاری متفاوت سخن می‌گوید؛ افتخار به مقام شهادت. افتخاری که مادران باایمان شهدای دفاع مقدس و امروزه مادران و همسران صبور و مؤمنه مدافع حرم، به پیروی از آن حضرت، با افتخار از آن سخن می‌گویند و به شهادت فرزند و همسرشان افتخار می‌کنند. حضرت، که هم فرزند شهید است و هم مادر شهید و هم خواهر شهید، آغاز و پایان خطبهٔ خود را حمد خداوند قرار می‌دهد؛ خدایی که افتخار شهادت را نصیبشان کرد. البته بیان این افتخار، برای بیدار ساختن وجدان‌های خفته‌ای بود که گمان می‌کردند، شهادت مساوی است با شکست و نابودی.

امام سجاد علیه السلام نیز که هم فرزند شهید است و هم برادر شهید، به پدر شهید خود افتخار می‌کند و با صدایی رسا، این افتخار را به گوش همگان می‌رساند:

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، که می‌شناسد؛ و هر کس مرا نمی‌شناسد [پس بداند که] من علی فرزند حسینم، که در کنار فرات، سراز تن او جدا کردند، بی‌آنکه [قاتلاننش] خونی طلبکار باشند و یا قصاصی بخواهند. من پسر آن کسی هستم که حرمت او شکستند و مال او را به غارت بردند و خاندان او را به اسیری گرفتند. من پسر آن کسی هستم که او را به قتل صبر [و به تدریج و با زجر و شکنجه و آزار] کشتند و این برای افتخار من کافی است!»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«حمد و سپاس مخصوص خدائی است که بر اولیای خود، به سعادت حکم نموده و پایان کار برگزیدگانش را شهادت قرار داد [و مفتخر نمود آن‌ها را] به رساندن به خواسته‌شان؛ و آنان را به رحمت و مهر و خوشنودی و آمرزش خود، منتقل نمود.»

اقتدار و عزت

هرانسانی ممکن است کمبود و نقصی داشته باشد؛ برخی عیب‌ها و کمبودها قابل جبران و چشم‌پوشی هستند و برخی دیگر باعث ذلت و خواری. در این میان، بعضی انسان‌ها کمبود مهمی دارند به نام کمبود عزت‌نفس. آن‌ها برای عزت و منزلت خودشان ارزشی قائل نیستند و برای رسیدن به خواسته‌های بی‌ارزش، خود را خوار و حقیر می‌کنند.

این خواری و ذلت، نمونه‌های فراوانی دارد؛ از پسری که عاشق و شیدای دختری نالایق است و به خاطر این عشق زمینی، عزت آسمانی‌اش را زیر پا می‌گذارد و به تمامی خواسته‌ای عجیب و غریب و حتی توهین‌آمیز او جواب مثبت می‌دهد؛ تا عده‌ای معتاد که حاضرند برای تأمین مواد، به خواسته‌های کثیف یک انسان‌نمای پلید، پاسخ مثبت دهند و با او همراهی کنند.

گاهی هم نداشتن این عزت‌نفس در برخورد با آدم‌نماهای ظالم جلوه‌گر می‌شود؛ جالب اینجاست که هر قدر مقام ظالم بالاتر باشد، این عده بیشتر خودشان را کوچک می‌کنند و عزت‌نفسشان را زیر پا می‌گذارند، تا شاید - به

خیال خام خودشان - کمی مورد ترحم قرار بگیرند! غافل از اینکه با این رفتار، مجبورند حقارت بیشتری تحمل کنند و بیش از پیش به خواسته‌های ظالمانه تن بدهند.

در نقطه مقابل، انسان‌های دارای عزت نفس و کرامت الهی، چون باور دارند که عزت واقعی دست خداست و جز او کسی نمی‌تواند انسان را به عرش عزت و یا فرش ذلت برساند،^۱ از این رو، به هیچ عنوان و بهانه‌ای حاضر به رفتار ذلیلانه نمی‌شوند و عزت و اقتدار - که تحفه ارزشمند خداوند به مؤمنان است - را حتی به بالاترین قیمت‌های دنیایی معاوضه نمی‌کنند.

این‌گونه افراد، شجاعانه در مقابل دشمنان و بدخواهانی که خواستار ذلت آنان هستند، می‌ایستند و با یقین و اعتقاد به حق بودن خود و مسیری که برگزیده‌اند، از قدرت و مقام ظالم ترس و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهند، در مقابل زیاده‌خواهی‌های ظالم کوتاه نمی‌آیند و در هر شرایطی، در بیان حق، افشاگری و رسوا ساختن ظالمان و دشمنان دین خدا، سکوت نمی‌کنند.

۱. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ هر کس عزت می‌خواهد، همه عزت از آن خداست.» (فاطر/ ۱۰). نیز می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛ و عزت از آن خدا، پیامبر او و مؤمنان است.» (منافقون/ ۸).

بی‌گمان، عزیزترینِ عزیزانِ خلقت، پیامبر و خاندانش هستند؛ بزرگوارانی که در هیچ لحظه و موقعیتی حتی ذره‌ای تحت تأثیر قدرت‌های ظالم قرار نگرفتند و عزت الهی‌شان - حتی در سخت‌ترین شرایط - حفظ شد و چه بسا در موقعیت‌های دشوار، مقتدرانه‌ترین رفتار خود را نشان دادند و به عالمیان ثابت کردند: کسی که خدا به او عزت داده، هیچ‌گاه در برابر انسان‌های پست و حقیر کوچک و خوار نخواهد شد.

خطابه‌های سراسر اقتدار و عزت امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام - آن‌هم در سخت‌ترین موقعیتی که می‌توان برای یک انسان بیمار و اسیر و زن داغدار و مصیبت‌دیده تصور کرد- تا ابد از خاندان اهل بیت علیهم السلام، چهره‌ای عزیز و مقتدر به یادگار گذاشت و این بهترین درس برای شیعیان و پیروان این خاندان است که بدانند عزتِ انسان مؤمن، در هیچ شرایطی کم نخواهد شد و آنان حق ندارند به هیچ بهانه‌ای، برای به دست آوردن منافع مادی، در برابر قدرت‌های ظالم، سر تعظیم فرود بیاورند و تسلیم خواسته‌های او شوند.

این نمایش اقتدار و عزت، در چندین فراز از خطبه‌های پیام‌آوران کربلا قابل مشاهده است. یک جلوه از آن، اصل بیانِ خطابه‌های شیوا و پرمحتوا و محکوم کردن دشمن، آن‌هم در قصر حکومت، در میان سپاهیان و هنگام برپایی جشن

پیروزی است! در حالی که در چنین شرایطی تصور آن است که باید سکوت می‌کردند و سخنی نمی‌فرمودند.

جلوه دیگر، زمانی است که در قلب دشمن، با بیان آیات قرآن، دشمنی که ادعای دین‌داری و پیروی از پیامبر اسلام دارد را، به‌طور صریح و آشکار، مخالف قرآن و دین معرفی می‌کنند و از سپاه و لشکر مسلح آنان، ذره‌ای هراس به دل راه نمی‌دهند.

اما باشکوه‌ترین جلوه آن، هنگامی است که عزت‌مندانه، دشمنان را تحقیر می‌کنند و با اقتدار، آن‌ها را کوچک می‌شمارند و با صفاتی همچون ظالم، عداوت‌گر، جاهل، متوهم و خوار و ذلیل، مخاطب خود قرار می‌دهند.

✨ خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام ✨

«خداوند راست گفت، آنجا که فرمود: «عاقبت آنان که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند». ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را [از جهات گوناگون] بر ما تنگ کردی و ما را همانند اسیران

به هرسوکشاندی، گمان می‌کنی ما به نزد خدا خوار، و تونزد او عزیز و گرامی شدی؟ و تصور کردی این نشانهٔ قدر و منزلت تو در نزد خداست؟ از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو درآمده و امور تو سامان یافته و مُلک و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؟! اندکی آهسته‌تر! جاهلانه قدم برنذار! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آن‌ها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای [آماده‌شده] است.» همچنین ایشان در فراز دیگری از خطبه، بدون ترس و هراس از جایگاه یزید که خود را خلیفه مسلمین می‌خواند، فرمودند: «این کارها همه از گستاخی تو بر خدا و انکار بر رسول خدا و ردّ برقرآن است؛ و تعجّبی ندارد و از چون تویی این اعمال، عجیب نیست.» و در فراز دیگری فرمودند: «چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکند آن‌کس

که به ما با غرور و با نفرت، خشمگینانه و کینه‌توزانه نگاه می‌کند و آنگاه کفر خود را به رسول خدا ابراز داشته و سخن بر زبان جاری می‌کند و از سر سرور بی‌آنکه شرم کند به قتل اولاد رسول خدا و اسارت ذرّیه‌اش به پدران خود می‌بالد. آن حضرت در فرار از دیگری بار دیگر به این مسأله اشاره فرمودند: «به جانم قسم که با ریختن خون آن حضرت، خود را به پیشینیان کافر خود نزدیک نمودی، سپس فریاد خوشحالی برآوردی. [البته بیهوده شادمان مباش] که به همین زودی نزد آنان می‌روی و آرزو می‌کنی کاش دستت خشک شده بود و مادرت به تو باردار نشده و تو را نزاییده بود؛ آن هنگام که به سوی غضب الهی رهسپار می‌شوی و رسول خدا ﷺ از تو دادخواهی می‌کند.» همچنین بانوی عزت و صبر در فرار دیگری خطاب به دشمن خدا، با اقتدار فرمودند: «به زودی آن کس که حکومت را برای تو هموار ساخت و تو را برگردۀ مسلمین سوار کرد، خواهد دانست که چه کیفر بدی نصیب ظالمان خواهد شد و خواهد فهمید که جایگاه چه کسی بدتر

است و مسیّرچه کسی گمراه‌تر.» اما اوج اقتدار و عزت زینبی، هنگام بیان این فرازها قابل‌درک است: «[اگر مصیبت‌های بزرگ روزگار، کارم را به اینجا کشانده که در اینجا به‌عنوان اسیر حاضر شوم و با تو سخن بگویم، ولی بدان که در این شرایط نیز] ارزش تو را کوچک و ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و فراوان تو را توییح می‌کنم و این نه از آن روست که امید داشته باشم کلامم در تو مؤثر افتد! [آن‌هم] بعد از آنکه چشم مسلمانان را گریان نمودی و جگرشان را از این حادثه سوزاندی؛ زیرا دل‌های شما دچار قساوت شده و نفوس شما را سرکشی و طغیان فراگرفته، و پیکرهایتان از خشم خدا پُر و از نفرین رسول خدا آکنده گردیده است و شیطان در آن، لانه کرده و تخم گذاشته است و مانند تویی در چنین جایی پرورش می‌یابی!» سپس حضرت خبر از آینده‌ای روشن داده و در مقابل یزید مغرور، با اقتدار و عزت فرمودند: «پس هر چه مکرو نیرنگ داری، به کار بگیر و هر چه می‌توانی بکوش و تلاش کن [اما بدان] قسم به خدائی که ما را به وحی و کتاب

و پیامبری شرافت بخشید، به خواسته خود نخواهی رسید و هرگز نمی‌توانی به جایگاه ما برسی و به هدف ما دست پیدا کنی و یاد ما را از بین ببری؛ و از این ننگ و عاررها نخواهی شد! آیا نتیجه تفکر و رأی تو جز نابودی است؟ و پایان روزگارت جز کمی و کاستی است؟ و عاقبت سپاه و جمعیتت جز پراکندگی است؟» ایشان در پایان خطبه، باز هم عزتمندانه، شقاوت و بدبختی دشمنان را یادآور شده و فرمودند: «حمد و سپاس مخصوص خدائی است که بر اولیای خود، به سعادت حکم نموده و پایان کار برگزیدگانش را شهادت قرار داد [و مفتخر نمود آنها را] به رساندن به خواسته‌شان؛ و آنان را به رحمت و مهر و خوشنودی و آمرزش خود، منتقل نمود؛ و هیچ‌کس به جز تو، به خاطر [ظلم و ستم در حق] آنان شقی و بدبخت نگردد و کسی غیر از تو به بلا و مصیبت گرفتار نشد!»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«هنگامی که مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید رو کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفתי و کافر شدی، و اگر جد من است چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل بیتش و مرا را به اسارت بردی؟»



هرانسانی هنگام جریحه دار شده عواطفش، رفتار شجاعانه تری از خود نشان می‌دهد؛ اگر قرار است از مظلومی دفاع کند و یا حقی را از ظالمی بگیرد، در صورتی که در جریان جزییات جنایت و ظلمی که انجام شده قرار بگیرد، اراده اش محکم‌تر و رفتارش به مراتب شجاعانه‌تر خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این خطبه‌های ماندگار جلب‌توجه می‌کند، فرزانهایی است که در آن‌ها امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام روضه کربلا و جنایت‌های دشمنان اهل‌بیت و مظلومیت حسین علیه السلام و یارانش را بیان می‌فرمایند. اقدامی که از ارزشمندترین و هوشمندانه‌ترین اقدامات پیام‌بران کربلا به شمار می‌آید؛ چراکه این روضه‌خوانی و بیان مصیبت‌ها در لابه‌لای این خطبه‌های ماندگار، برای همیشه تاریخ ماندگار شد و همان قدر که این خطبه در ذهن‌ها ماند و سینه‌به‌سینه منتقل شد، واقعیت جنایت‌هایی که در کربلا اتفاق افتاد نیز، منتقل شد و از انحراف و پنهان‌کاری‌هایی که یقیناً صورت می‌گرفت، در امان ماند.

ضمن آنکه می‌توان ادعا کرد اگر نبود این فرازهای عاطفی، تأثیر فرازهای منطقی و استدلال‌های قرآنی این خطبه‌ها به مراتب کمتر می‌شد.

اینک با دل‌هایی داغدار و چشمانی اشک‌بار، مروری خواهیم داشت بر برخی از روضه‌هایی که از زبان فرزندان و خواهر شهید، خوانده شد.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«وای بر شما! هیچ می‌دانید چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه پیمان محکمی را شکستید؟ و چه حرم سرای باوقاری از رسول خدا ﷺ را آشکار کردید [و آن‌ها را در کوچه و بازار گردانید؟] و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی از او ریختید؟»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، که می‌شناسد؛ و هر کس مرا نمی‌شناسد [پس بداند که] من علی فرزند حسینم، که در کنار فرات، سراز تن او جدا کردند، بی‌آنکه [قاتلان‌ش] خونی طلبکار باشند و یا قصاصی بخواهند. من پسر آن کسی هستم که حرمت او شکستند و مال او را به غارت بردند و خاندان او را به اسیری گرفتند. من پسر آن کسی هستم که او

را به قتل صبر] و به تدریج و با زجر و شکنجه و آزار] کشتند
و این برای افتخار من کافی است!»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«ای پسر کفار آزادشده [به دست رسول خدا]؛ آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا ﷺ را اسیر کرده و به این سو و آن سو بکشانی و درحالی که پرده حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آن‌ها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک؛ و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان از مردان نه پرستاری مانده است نه یآوری، نه نگهداری و نه مددکاری؟» همچنین ایشان در فراز دیگری فرمودند: «شگفتا که پرهیزگاران و پیامبرزادگان و نوادگان پاک اوصیا به دست

پلید آزادشدگان [به دست رسول خدا] و نسل بدکاران و فاجران کشته می‌شود؛ دستانشان به خون ما آغشته است و دهانشان از گوشت‌هایمان پرگردیده است، آن پیکرهای پاکی که بر زمین سخت و زیر آفتاب قرار دارد و ضربات پیاپی نیزه‌ها و شمشیرها آن‌چنان [پاره‌پاره و مجروحشان] شان کرده، [و به دست] آن‌هایی که از نسل مادران بدکاره‌اند، به خاک غلتانده شده.»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«هنگامی که مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به جانب یزید رو کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتمی و کافر شدی، و اگر جد من است چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل بیتش و مرا را به اسارت بردی؟»

به چه قیمتی؟

انسان‌های عاقل قبل از انجام هر کاری، ابتدا هزینه‌هایی که باید بابت آن پرداخت کنند را حساب و کتاب می‌کنند؛ اگر آن کار نسبت به هزینه‌ها، ارزش داشته باشد، آن را انجام می‌دهند وگرنه، اصلاً سراغ آن نمی‌روند!

البته همین انسان‌های عاقل، وقتی ارزش واقعی کالای ارزشمندی که دارند را ندانند نیز، آن را به بهایی اندک به حراج گذاشته و به قیمتی نازل می‌فروشند.

این روزها در جامعه ما، بعضی رفتارها نشان از این دارد که عده‌ای از مسلمانان، نسبت به ارزش‌داری‌های خود بی‌اطلاع‌اند! نشانه‌اش هم این است که با قیمتی بسیار کم و ناچیز، در حال فروش این دارایی ارزشمند هستند و نه تنها از این اقدام ناراحت و نگران نیستند، بلکه با افتخار، سرشان را بالا گرفته و فکر می‌کنند در حال انجام یک کار درست و عاقلانه هستند.

حجاب و عفاف، گوهری است قیمتی که خداوند مهربان آن را به زنان و مردان هدیه داده؛ ولی متأسفانه عده‌ای بدون توجه به ارزش این گوهری هم‌تا، آن را با قیمتی بسیار ناچیز و حتی توهین‌آمیزی می‌فروشند، آن هم به افرادی هوسران و

فرصت طلب!

خداوند زن را مظهر زیبایی و عاطفه قرار داده و باید به مراتب، بیشتر از مردان مراقب این لطف الهی باشند؛ اما متأسفانه عده‌ای از زنان و دختران با بهانه‌های واهی و بی ارزش، قداست و منزلت الهی خویش را نادیده می‌انگارند و لطافت و زیبایی ایمانشان را با خار نگاه‌های مردان، نازیبا می‌سازند.

حضرت زینب علیها السلام، که دست پرورده مادر عصمت و حیا؛ حضرت فاطمه علیها السلام بود، در خطبه‌های خود از بزرگ‌ترین مصیبت‌هایی که متحمل شدند سخن گفتند و شکایت کردند. ایشان در کنار شکایت از به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و فرزندان و اصحاب ایشان، از این مسأله شکایت فرمودند که زنان و دختران حرم رسول الله صلی الله علیه و آله به گونه‌ای به اسارت رفتند که نگاه‌های مردم به چهره دختران رسول الله افتاد.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«وای بر شما! هیچ می‌دانید چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه پیمان محکمی را شکستید؟ و چه حرم سرای

باوقاری از رسول خدا ﷺ را آشکار کردید [و آن‌ها را در کوچه و بازار گردانید؟] و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی را از او ریختید؟ کار بسیار [زشت] و بزرگی انجام دادید که نزدیک است آسمان‌ها از هول این کار از بشکافد و زمین متلاشی شود و کوه‌ها از هم بپاشد!»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«ای پسر کفار آزادشده [به دست رسول خدا]؛ آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا ﷺ را اسیر کرده و به این سو و آن سو بکشانی و درحالی که پرده حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آن‌ها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان

از مردان نه پرستاری مانده است نه یآوری، نه نگهداری و نه
مددکاری؟»

اشتباه‌های تکراری

این‌که اشتباه و خطاهای پیوسته انسان دیده شود؛ ولی واکنشی نسبت به آن نشان داده نشود، نشانه خوبی نیست. اگر انسان هیچ‌گاه مورد بازخواست قرار نگیرد، چه بسا آن‌قدر در دنیای اشتباهات غرق شود که هیچ غریق نجاتی توانایی رهایی او را نداشته باشد. از این رو، بعضی سرزنش‌ها و مجازات شدن‌ها، به نفع انسان است؛ همین توبیخ‌ها و تلنگرهاست که باعث متنبه شدن و توجه آدمی می‌شود تا از تکرار کارهای اشتباه پیشین خودداری کند.

به همین دلیل، زمانی که اشتباه‌های پشت سرهم و تکراری از فردی دیده شود، ولی نه سرزنش شود، نه توبیخ و نه بازخواست، آن گاه است که باید بترسد. همانند کارمندی که مشکلات و خطاهای کاری و اخلاقی زیادی داشته باشد و پس از مدت‌ها که نسبت به تک‌تک اشتباهاتش توبیخ و بازخواست

می‌شد، ناگهان دیگر کسی کاری به کارش نداشته باشد و او را به حال خود رها کنند!

این شخص باید بترسد از عاقبتی که در انتظار اوست، چراکه توبیخ و بازخواست، نشانه مثبتی بود که نشان می‌داد عده‌ای در تلاش هستند رفتارشان را اصلاح و با رفع ایرادها و نقایص، او را همچنان در محیط کار، حفظ کنند؛ ولی از روزی که دیگر به هیچ‌کدام از اشتباه‌هایش واکنش نشان ندهند، باید بداند که این بی‌توجهی، دلیلی ندارد جز اینکه از او قطع امید کرده‌اند و منتظرند تا با دست خود، پرونده‌اش را سیاه و غیرقابل دفاع کند و برای اخراج، بهانه‌ای باقی نگذارد!

چه نادان است انسانی که در چنین وضعیتی قرار گرفته و به جای سعی در اصلاح اشتباه و نگرانی از آینده، به تصور اینکه دیگر دنیا باب میل او شده، به شادی و خوشحالی پردازد!

بر مبنای آموزه‌های دینی، این بی‌توجهی مدام و خوشی‌های ظاهری مستدام، یکی از بزرگ‌ترین عذاب‌های الهی است. عذابی هولناک به نام «استدراج» که تعریف ساده‌اش می‌شود: مجازات تدریجی الهی از طریق دادن نعمت‌های مستمر.

بر اساس روایات، این مجازات هولناک گریبان‌گیر افراد خاصی می‌شود؛ افرادی که نسبت به خدا کفر می‌ورزند و در برابر او می‌ایستند و آن‌چنان غرق گناه و معصیت می‌شوند که گویی نه خدایی وجود دارد و نه آخرتی. خداوند نیز این افراد را به حال خود رها می‌کند و نه تنها آن‌ها را با کم‌کردن نعمت، مبتلا نمی‌سازد؛ بلکه روزبه‌روز بر نعمت‌های ظاهری‌شان می‌افزاید و به اصطلاح، روی خوش دنیا را به آن‌ها نشان می‌دهد؛ آن افراد بیچاره و بی‌خبر از واقعیت ماجرا، به تصور اینکه در بهترین لحظات زندگی‌شان هستند، چنان در گرداب این عذاب فرو می‌روند که از عذاب دردناکی که در انتظارشان است، غافل می‌گردند و وقتی متوجه می‌شوند که کار از کار گذشته است.

پیام‌آوران کربلا و به‌ویژه حضرت زینب علیها السلام، در خطبه‌های خود، به این عذاب الهی اشاره کردند و دشمنان سرمست قدرت را نسبت به خواب و خیال خوشی که در آن فرورفته بودند، هشدار دادند و عاقبتی که در انتظارشان بود، به آن‌ها گوشزد کردند.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«و این مهلت تأخیر در کیفر الهی، شما را فریفته نکند که خدای عزوجل در عذاب کردن ظالمان شتاب نمی‌کند، چون ترسی از پیمان شدن خون و از دست رفتن زمان انتقام ندارد و همانا که خدای شما همیشه در کمین است.»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«اندکی آهسته‌تر! جاهلانه قدم برنذار! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آن‌ها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای [آماده‌شده] است.»

این گونه نبودند!

برای درک برخی موقعیت‌ها و بررسی نوع واکنش انسان در آن شرایط، لازم نیست منتظر ایجاد موقعیتی مشابه بود؛ گاهی با بازسازی خیالی آن مسأله هم می‌توان به پاسخ رسید. نمونه‌اش جمله معروفی است که هنگام شنیدن روضه‌های معصومین علیهم‌السلام، زیاد تکرار می‌شود: «ای کاش ما کنار شما بودیم، اگر ما بودیم... چنین می‌کردیم و چنان».

بدون تعارف، اگر ما در زمان پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام حضور داشتیم و جرم و جنایت‌هایی که در حق اولیاء خدا انجام شد را مشاهده می‌کردیم، آیا با قطع و یقین می‌توانیم ادعا کنیم که واکنش ما، همانند یاران وفادار آن حضرات بود، نه مانند دشمنان ایشان؟

با مرور تاریخ و بازخوانی سرگذشت برخی دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام، در کمال تعجب با افرادی مواجه می‌شویم که بعضی از آنان اهل نماز شب و قرائت روزانه قرآن بودند! بعضی از آنان در رکاب پیامبر جنگیده بودند و یار زمان تنهایی حضرت بودند؛ بعضی‌ها در سختی‌ها شریک اهل بیت علیهم‌السلام بودند؛ اما در نهایت

دستشان به خون فرزند رسول خدا آغشته گردید.

اینجاست که به قول معروف «علاج واقعه، پیش از وقوع باید کرد». باید پیش از آنکه آخرین معصوم و حجت خدا، امام زمان ارواحنا فداه، ظهور کنند، به بررسی و تحلیل دقیق این مسأله بپردازیم که مردم زمان امام حسین علیه السلام، فاقد چه صفاتی بودند که باعث شد مسلمانانی که در شهر کوفه و مرکز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می‌کردند، در فاصله‌ای کوتاه پس از شهادت آن حضرت، در مقابل فرزندش حسین علیه السلام صف‌آرایی کرده، سید جوانان اهل بهشت را با فجیع‌ترین وضعیت به شهادت رسانده و خاندان ایشان را به اسارت بگیرند؟

باید با نگاهی عبرت آموز به رفتارشان نگریست، مبادا ما نیز ندانسته و ناخواسته، به خاطر نداشتن برخی صفات، در صف دشمنان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف قرار بگیریم.

دقت در فرازهای خطبه‌های ماندگاری که در کوفه و شام خوانده شد، روشنگر راه ما خواهد بود. در این خطبه‌ها، برخی صفات بیان شده‌اند که ریشه دواندن آن‌ها در روح و روان هر انسانی، آینده‌ای خطرآفرین برای او رقم خواهد زد؛ از این رو باید این صفات منفی را شناخت و در رفع آن‌ها کوشید؛ در این صورت است

که با پایبندی حقیقی به آموزه‌های دینی، می‌توان خود را از پیامدهای خطرناک سهل‌انگاری در اوامر الهی مصونیت بخشید و بایدهای مورد سفارش و تأکید معصومین علیهم‌السلام، را جامه عمل پوشاند.

اینک مروری خواهیم داشت به برخی از بایدهایی که بایسته است مؤمنان دارا باشند؛ همان مواردی که نبود آن‌ها، باعث لغزش و هلاکت مردم آن زمان گردید و به تقابل با رهبر و امام کشاند.

همیشه مؤمن

وقتی نوبت به انتخاب راه زندگی می‌رسد و برگزیدن دو راهی ایمان یا کفر، عده‌ای صادقانه راه ایمان را انتخاب می‌کنند. صادقانه، یعنی می‌پذیرند که در لحظه لحظه زندگی، مطیع محض فرمان‌های الهی باشند و برای انجام دادن دستورات خداوند متعال، از تمام توان و از جان و مال خود مایه بگذارند.

برای این دسته از افراد، شرایط مختلف، تفاوت‌چندانی ندارد. اگر در اوج خوشی باشند و اسباب رفاه ظاهری برایشان تأمین باشد، شکر خدا از زبانشان نمی‌افتد و در پرداخت حقوق مالی الهی از زکات و خمس گرفته، تا صدقه و قرض‌الحسنه، کوتاهی نمی‌کنند. خوشی‌های ظاهری دنیا، باعث نمی‌شود

صدایی که ماند

از یاد خدا غفلت کنند و دچار طغیان و سرکشی گردند. خودشان را در برابر نعمت‌های الهی شرمسار و مدیون می‌بینند و در لحظه لحظه زندگی، یاد خدا را با خود همراه می‌سازند.

این گروه، حتی اگر در نقطه مقابل رفاه و آسایش هم قرار بگیرند، بازهم در ایمان خود شک به دل راه نمی‌دهند و با یقین به درستی راهی که در آن قدم گذاشته‌اند، استوار و مقاوم می‌مانند. آن‌ها اگر به فقر مالی مبتلا شوند، یا داغ بیماری و حتی مرگ عزیزی را تحمل کنند، یا در امور عادی زندگی به مشکل برخورد کنند، لب به شکوه و شکایت باز نمی‌کنند؛ چراکه می‌دانند خداوند در حال آزمودن آنهاست و صبر در برابر این امتحانات، باعث ارتقای مقام و منزلتشان در نزد خداوند می‌گردد.

این مؤمنان و باورمندان راستین، در صورت احساس نیاز و ضرورت، برای حفظ دین، در گذشتن از جان و مال و آبروی خود، ذره‌ای تردید نمی‌کنند و هست و نیست خود را فدای اعتقاد و آیین می‌کنند و هیچ اتفاقی، باعث ایجاد سستی در ایمان راستین و همیشگی‌شان نمی‌شود.

اما در نقطه مقابل، کسانی هستند که شاید تعدادشان از گروه قبلی به مراتب بیشتر باشد. افرادی که ایمانشان ارتباط مستقیمی با رفاهشان دارد. بنیان

ایمانشان آن قدر سست و بی پایه است که با کوچک‌ترین تهدیدی آن را رها کرده، به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویا هیچ وقت مؤمن نبوده‌اند!

بیشترین مخاطبین سخنان پیام‌آوران کربلا، این دسته از افراد بودند. افراد سست ایمان!

✨ خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه ✨

«به راستی حکایت شما، حکایت زنی است که رشته‌های خود را محکم بافته بود و سپس باز می‌کرد! شما سوگندتان را دستاویز فساد قرار دادید! شما چه دارید جز [ایمانی سست و] لاف‌زدن و دشمنی و دروغ! و همچون کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن‌چین! یا همانند سبزه و گیاهی که بر فراز سرگین می‌روید و یا همچون نقره‌ای که روی قبر را بدان تزئین کرده باشند [که فقط ظاهری زیبا و فریبنده اما باطنی بد بو گندیده دارد].»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«ای گروه پیمان شکن حيله‌گر! هرگز به وعده‌های شما اطمینانی نیست زیرا [میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای از نفاق و سست‌ایمانی] افکنده شده!»

با غیرت

اسلام، دینی کامل است که به کار بستن دستورات دقیق آن، برای داشتن یک زندگی بی‌عیب و نقص، کافی است. دستورهایی از طرف خالق انسان و هستی؛ خداوندی که بهتر و بیشتر از هر کس دیگری، مخلوقش را می‌شناسد، نیازهایش را می‌داند و به نقطه ضعف‌هایش آگاهی دارد. به همین دلیل است که پیروی از هر موجودی غیر از خدا و فرستادگان او، مساوی است با شکست و عدم سعادت. نگاه دقیق در آموزه‌های دینی، نمایانگر حساسیت ویژه منابع دینی نسبت به برخی خصلت‌ها و ویژگی‌ها است. یکی از این موارد ممتاز، توجه به «غیرت» است. صفتی که از ویژگی‌های خداوند متعال است و خواهان تبلور این خصلت در انسان‌های مؤمن است. البته غیرت، تنها به معنای مراقبت نسبت به ناموس

نیست که صدالبته در جای خود لازم و ضروری است؛ ولی باید دانست که غیرت ناموسی، یکی از اقسام سه‌گانه غیرت است.

غیرت ملی و احساس مسئولیت نسبت به کشور، وطن‌دوستی و مشارکت در دفاع از میهن و هم‌میهنان، یکی دیگر از اقسام غیرت است.

سومین نوع غیرت که از اقسام دیگر بسیار بااهمیت‌تر است، غیرت دینی است. حساسیت نسبت به اجرای درست قوانین اسلامی و مراقبت از آن‌ها در برابر تحریفات و کج‌روی‌ها، مهم‌ترین شاخصه‌های غیرت دینی است. مسأله جهاد در برابر دشمنانی که قصد ضربه زدن به دین را دارند و مسأله امر به معروف و نهی از منکر، از جمله مسائلی است که در راستای رعایت غیرت دینی به آن‌ها دستور داده شده است. به همین دلیل است که پیام‌آوران کربلا، دشمنان و قاتلان امام حسین علیه السلام را با صفت بی‌غیرت خطاب کردند؛ زیرا آن‌ها مهم‌ترین نوع غیرت، یعنی غیرت دینی را زیر پا گذاشتند و فرزند پیامبرشان که با هدف امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بود، به شهادت رساندند. جالب آنکه حضرت زینب علیها السلام خیانت کاری و پیمان شکنی را در ردیف بی‌غیرتی ذکر کرده است، گویا که انسان بی‌غیرت و غیرمتعهد، اهل خیانت و پیمان شکنی هم خواهد بود.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«ای مردم کوفه! ای گروه خیانت‌کار و پیمان‌شکن و بی‌غیرت،
اشک چشمانتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد..»

دور از کینه

هنگام بروز احساسات، برخورد انسان‌های عادی گاهی منطقی است و گاهی بی‌منطق؛ اما برخورد شخصی که کینه‌ای از کسی به دل دارد، غالباً منطقی و منصفانه نیست.

چنین شخصی منتظر کوچک‌ترین فرصت است تا زهر خود را به بدترین شکل ممکن بریزد و در خیال خود، انتقام گذشته‌ای که هیچ‌گاه فراموش نکرده، بگیرد؛ به همین دلیل باید از افراد کینه‌ای سخت ترسید و پرهیز کرد؛ چراکه تمامی دلخوری‌های کوچک و بزرگ را به ذهن می‌سپارند و تا وقتی که چند برابر آن انتقام نگیرند، آرام نخواهند نشست.

این‌گونه افراد حتی به خانواده کسی که کینه‌اش را به دل گرفته‌اند نیز رحم نمی‌کنند و به خود حق می‌دهند هر جرم و جنایتی در حق آنان انجام دهند.

حتی جای تعجب ندارد اگر پسر از کشتن آن فرد، مانند گرگ، بدن او را تکه تکه کنند، پهلوی او را بشکافند و جگرش را به دندان بگیرند!

مرور حادثه کربلا بیانگر این حقیقت است که تعداد زیادی از افرادی که در صف دشمنان امام حسین علیه السلام قرار گرفته بودند، تنها دلیلشان کینه‌ای بود که از گذشته در دل داشتند.

گروهی از آنان فرزندان کفاری بودند که در جنگ‌های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شده بودند و گروهی دیگر- که اکثریت دشمنان را تشکیل می‌داد- فرزندان دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که در جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و با شمشیرایشان کشته شده بودند و کربلا را فرصتی برای انتقام گرفتن از پیامبر، امیرمؤمنان و اهل بیت علیهم السلام می‌دانستند؛ همان‌هایی که در خطبه‌های روشن‌گرانه امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام، با این صفت پلید مورد خطاب قرار گرفتند. حضرت زینب علیها السلام به صراحت به کینه‌هایی که در دل داشتند اشاره فرموده و امام سجاد علیه السلام با معرفی جدش امیرالمؤمنین علیه السلام و یادآوری دل‌آوری‌های آن حضرت در نابود کردن مشرکینی که یزید و بسیاری از دشمنان، از نسل آن مشرکین بودند، به دلیل این کینه‌ها اشاره فرمودند.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«چگونه می‌توان به حمایت و مراقبت آن‌کس امید داشت که [نسبت به ما کینه دارد و مادرش هند جگرخوار است که] جگرپاکان [حمزه سیدالشهدا] را به دندان گرفته و گوشتش از خون شهیدان روییده و علیه سرور انبیاء جنگ به راه انداخته، و احزاب را گردآورد و اعلان جنگ نمود و شمشیرها را بر روی رسول خدا کشید؟! همان کس که از تمام عرب، به خدا منکرتر بود و ناسپاس‌ترین فرد نسبت به فرستاده خدا بود، و بیش از همه، با خدا اظهار دشمنی می‌کرد؟!»

همچنین ایشان در فراز دیگری از خطبه، فرمودند: «به یقین این کارها، همه ثمرهٔ پسماندهٔ کفر و کینه‌ای است که سینه‌هایتان را برای کشتگان بدر می‌فشارد! و چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکند آن‌کس که به ما با غرور و با نفرت، خشمگینانه و کینه‌توزانه نگاه می‌کند؟»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

«من فرزند علی مرتضی هستم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند. من پسر آن کسی هستم که در بدر و حنین با کافران جنگید، من فرزند از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانانم، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من پسر اول سبقت گیرنده در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، او رشته دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او همانند شیری شجاع که وقتی نیزه‌ها در جنگ به هم درمی آمیخت، آن‌ها را همانند آسیاب خرد و نرم و به سان باد آن‌ها را پراکنده می‌ساخت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و پدر دو فرزند: حسن و حسین. آری او، جدم علی بن ابی‌طالب است.»

قدردان و بامعرفت

برخی انسان‌ها روحی لطیف و حساس دارند؛ همین که از کسی بی‌محبتی ببینند، رنجور و ناراحت می‌شوند؛ خواه این بی‌محبتی در حق خودشان باشد یا در حق دیگران.

کودکی که مادرش به گریه‌های او توجهی نشان نمی‌دهد و بابت یک اتفاق کوچک او را تنبیه می‌کند؛ شاگردی که معلم پیش چشم دیگر دانش‌آموزان او را تحقیر می‌کند و نمرات کم امتحان را دلیل نفهمی و کودن او می‌داند؛ دیدن پیرمردان و پیرزنانی که فرزندانشان آن‌ها را رها کرده و اینک گوشه آسایشگاه چشم به در دوخته‌اند؛ پسرک دست‌فروشی که هر قدر به رهگذرها التماس می‌کند، کسی به او توجهی نمی‌کند و شب با دست‌خالی به خانه‌اش برمی‌گردد و مواردی از قبیل، همگی بهانه‌هایی هستند که شیشه حساس و ظریف روح این‌گونه افراد را می‌شکند و اشک‌هایشان را جاری می‌سازد.

اما تلخ‌تر و غمبارتر زمانی است که انسان خالصانه و بدون هرگونه چشم‌داشتی، به کسی محبت و خدمتی کرده باشد، ولی او به جای قدردانی و جبران، نه تنها این کار را انجام ندهد، بلکه اوضاع را بدتر و شرایط را سخت‌تر

کند و تا آنجا که در توان دارد، خود نیز ضربه و ضرری مضاعف وارد نماید. همان حکایت معروف نمک خوردن و نمکدان شکستن.

این بی‌معرفتی است و نمک‌شناسی؛ همان کاری که یزید در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد و حضرت زینب علیها السلام نمک‌شناسی یزید را در خطبه‌شان برای همگان بیان کرد. فرمود که پدرت برده بود و جدم رسول الله او را آزاد کرد، ولی حالا به جای اینکه قدردان آن لطف و محبت باشید، این‌گونه در حق ما ظلم می‌کنید!

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«ای پسر کفار آزادشده [به دست رسول خدا]؛ آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و به این سو و آن سو بکشانی و درحالی‌که پرده حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آن‌ها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هر کوی و

برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک؛ و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان از مردان نه پرستاری مانده است نه یآوری، نه نگهداری و نه مددکاری؟» همچنین ایشان در فراز دیگری از خطبه، فرمودند: «شگفتا که پرهیزگاران و پیامبر زادگان و نوادگان پاک اوصیا به دست پلید آزادشدگان [به دست رسول خدا] و نسل بدکاران و فاجران کشته می‌شود؛ دستانشان به خون ما آغشته است و دهانشان از گوشت‌هایمان پرگردیده است».

نزدیک به خدا

اخلاق آدم‌ها با یکدیگر متفاوت است. این تفاوت اخلاق دلایل زیادی می‌تواند داشته باشد، ولی بخش اصلی آن، به نوع رابطه هرکس با خدا و شیطان برمی‌گردد. هر قدر انسان به خدا و روحيات خدایی نزدیک شود، از شیطان و اخلاق شیطانی دور می‌شود و در نقطه مقابل، کسی که خود را از رفتارهای خدایی دور کند، مدیریت رفتارهایش را شیطان به دست خواهد گرفت. این تفاوت، ساحت‌های مختلف زندگی انسان را در برمی‌گیرد و نه تنها در زندگی فردی، در

زندگی خانوادگی، اجتماعی و سیاسی نیز مشهود و قابل لمس خواهند بود. یکی از پست‌ترین رفتارهای شیطانی، نفاق و دورویی است؛ این‌که انسان روبروی کسی به‌گونه‌ای برخورد کند و پشت سرش به‌گونه‌ای دیگر.

آدم منافق از دشمن هم بدتر است؛ چراکه حساب کارِ دشمن معلوم است. او می‌خواهد هر طور شده به انسان ضرر و زیان برساند، برای همین انسان از او دوری می‌کند و حتی هنگام نیاز هم روی او حساب نمی‌کند. اما حکایت آدم دو رو فرق دارد. در ظاهر خودش را به انسان نزدیک و همدل نشان می‌دهد و از این طریق، در جریان ریزاتفاقات زندگی قرار می‌گیرد و نقطه ضعف‌های او را می‌فهمد.

انسان روی همیاری و همکاری او حساب می‌کند تا در سختی‌ها و مشکلات، همراه و کمک او باشد، ولی درست در همان لحظات حساس و اوج مشکلات است که روحیه نفاق خود را آشکار کرده، نه تنها یاور او نمی‌گردد، بلکه باری بردوشش اضافه کرده و او را تنها و بی‌یاور می‌گذارد.

در کربلا منافقین بسیار زیادی حضور داشتند. کسانی که در کوفه به امام حسین ع نامه نوشتند و از او دعوت کردند به کوفه بیایید و حکومت تشکیل دهد؛ اما به بهانه‌هایی بی‌ارزش، نفاق خود را نشان دادند؛ ابتدا سفیر امام

حسین علیه السلام، حضرت مسلم ابن عقیل را غریب و تنها رها کردند و او را در اوج غربت و مظلومیت، به اسارت گرفته و به شهادت رساندند. سپس همان منافقین، در روز عاشورا در برابر کسی که برایش دعوت نامه فرستاده بودند، صف کشی کرده، با بی شرمی، بدترین جنایت ها را مرتکب شدند و مهمان و همراهان گرامی او را به شهادت رساندند.

البته «تاریخ، تکرار می شود». این اتفاق تنها مخصوص زمان امام حسین علیه السلام نبود. باید نشانه ها و پیامدهای نفاق و دوستی و همراهی با شیطان را شناخت و به مبارزه با این خصلت ناپسند اقدام کرد تا در بزنگاه های مختلف اعتقادی، اجتماعی و سیاسی، انسان را دچار تردید و لغزش ننماید و در مقابل رهبر و ولی، او را به تقابل و ایستادگی نکشاند.

براین اساس، نفاق، بی وفایی، خیانت و پیمان شکنی، از جمله صفاتی بودند که در خطبه های پس از کربلا، به آن اشاره شد و صاحبان این صفات، چندین بار سرزنش شدند. همان منافقان خیانت کاری که در حفظ امانت امامت و ولایت کوتاهی کردند و بیش از حسرتی که در دنیا نصیبشان شد، در آخرت حسرت خواهند خورد و به عذابی شدید و دردناک مبتلا خواهند شد.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«ای مردم کوفه! ای گروه خیانت‌کار و پیمان‌شکن و بی‌غیرت، اشک چشمانتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد. به‌راستی حکایت شما، حکایت زنی است که رشته‌های خود را محکم بافته بود و سپس باز می‌کرد! شما سوگندتان را دستاویزفساد قرار دادید! شما چه دارید جز لاف زدن و دشمنی و دروغ! و همچون کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن‌چین! یا همانند سبزه و گیاهی که برفراز سرگین می‌روید و یا همچون نقره‌ای که روی قبر را بدان تزیین کرده باشند [که فقط ظاهری زیبا و فریبنده اما باطنی بدبو و گندیده دارد].»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«ای مردم! شما را به خدا سوگند، آیا در خاطر دارید برای پدر من نامه نوشتید و [با ادعاهای دروغین خود] او را فریب

دادید و با او پیمان و عهد و میثاق بستید و در نهایت با او به جنگ برخاستید و او را بی‌یاور گذاشتید؟! «همچنین ایشان در فراز دیگری از خطبه، فرمودند: «هیئات! ای گروه پیمان‌شکن حيله‌گر! [هرگز به وعده‌های شما اطمینانی نیست زیرا] میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای [از جهل و غفلت و ناتوانی] افکنده شده؛ آیا با همان حال و هوایی که به سرخ‌پدران ما رفتید، می‌خواهید به سرخ‌من بیایید [که فقط وعده می‌دهید و عمل نمی‌کنید؟!]; به خدای مرکب‌های تندرو که زائران خانه خدا را به سوی من می‌برند، سوگند! که هرگز چنین نخواهد شد [و من فریب وعده‌های شما را نمی‌خورم]; چراکه هنوز آن زخم‌ها بهبود نیافته.»

آخرت مدار

دنیا دوستی و منفعت‌طلبی، منشأ تمامی اشتباهات است! متأسفانه رفتار و گفتار بسیاری از انسان‌های به زبان مسلمان، نه با محوریت خدا که با محوریت دنیا است؛ دنیایی که زودگذر است و بی‌ارزش؛ مزرعه‌ای برای آخرتی ماندگار و

همیشگی. علت اصلی این دنیاگرایی و دنیاطلبی، جهل و کوته‌فکری است. این افراد چنان تحت تأثیر شیطان و آموزه‌های و سوسه انگیزش هستند که ذره‌ای فکرنمی‌کنند حتی اگر با حيله و نیرنگ و ظلم و زور و زور، بهترین‌ها را در دنیا از آن خود کنند، باز در بهترین حالت، تنها برای مدت کوتاهی خوش‌گذرانی خواهند کرد و پس از آن، باید در قیامت، چنان عذابی را تحمل کنند که یک لحظه‌رهایی از آن را آرزو کنند؛ آرزویی که هیچ‌گاه به واقعیت تبدیل نخواهد شد!

باید مراقب باشیم دنیا در چشمان ما آن‌قدر بزرگ نشود که حاضر باشیم آنچه واقعاً ارزشمند است، به بهایی اندک در مقابل دنیای ناچیز بفروشیم؛ باید خود را از دام کوته‌فکری رها کنیم، و گرنه پشیمانی بزرگی در انتظارمان خواهد بود و اتفاقی بسیار تلخ برایمان خواهد افتاد، همان اتفاقی که برای دشمنان امام حسین علیه السلام در روز عاشورا افتاد و سعادتشان را به قیمتی ناچیز فروختند و خود را در چاه هوا و هوس و دنیاطلبی سرنگون کردند و خشم خدا و رسولش را به جان خریدند؛ فقط به این دلیل که فریفته دنیا شدند! همان‌هایی که در خطبه‌های پیام‌بران کربلا، بارها و با عبارتهای مختلف، به کوته‌فکری‌شان اشاره شد و از آینده‌ای که در انتظارشان بود، بیم داده شدند؛ از دادخواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و محاکمه الهی گرفته، تا هراس از قیامت و عذاب دردناک جهنم.

خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

«به‌راستی که بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید که خشم خدا بر شماست و در عذاب جاویدان خواهید بود! آیا برای برادرم گریه می‌کنید؟ آری! بگریید که به خدا سوگند شایسته گریستن هستید. بسیار بگریید و اندک بخندید که ننگ آن، گریبان گیر شما شد؛ وبال آن، شما را در بر گرفت و هرگز نمی‌توانید لکه این ننگ را از دامان خود پاک کنید!» همچنین ایشان در فراز دیگری از خطبه، فرمودند: «به‌راستی چقدر بد است آنچه برای خود پیش فرستادید و چقدر بد است بار گناهی را که برای روز قیامت بردوش خود نهادید! نابودی و سرنگونی بر شما باد! کوششتان به نومیادی انجامید و دست‌هایتان بریده شد و سوداگری شما زیان داد و به خشم خدا بازگشتید و خواری و بیچارگی را برای خود مسلم و قطعی کردید!» و در فرازی دیگر به عاقبتی که از آن غافل بودند اشاره نموده و فرمودند: «و به‌راستی که

عذاب آخرت، خوارکننده تر خواهد بود و یار و یاورى نخواهید داشت!»

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

«خداوند شما را به خاطر توشه بدی که برای خود از پیش فرستادید و تصمیم بدی که [در زندگی] گرفتید، نابود کند. شما با چه چشمی می‌خواهید به پیامبر خدا بنگرید آن زمان که [در قیامت] به شما می‌گوید: شما خاندان مرا کشتید و حریم مرا مورد بی‌احترامی قرار دادید، [و از همین رو] شما از امت من نیستید.»

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

«ای یزید بیهوده شادمان مباش [که به همین زودی نزد اجداد مشرک و کافر خود می‌روی و آرزو می‌کنی کاش دستت خشک

شده بود و مادرت به تو باردار نشده و تو را نزاییده بود؛ آن هنگام که به سوی غضب الهی رهسپار می شوی و رسول خدا ﷺ از تو دادخواهی می کند.» و در فراز دیگری از خطبه، فرمودند: «[ای یزید] آنچه دوست داشتی، انجام دادی؛ اما به خدا سوگند [با این جنایت] جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی [و در حقیقت خود را نابود کردی]؛ به یقین با حمل باری که - از ریختن خون فرزندان رسول خدا و هتک حرمت آن حضرت در ارتباط با خاندان و جگرگوشه هایش - بردوش داری، بر رسول خدا وارد خواهی شد؛ در آنجا خداوند آنان را گرد خواهد آورد و پریشانی آن‌ها را برطرف خواهد ساخت و داد آن‌ها را خواهد ستاند.» همچنین فرمودند: «همین بس که در دادگاهی حاضر شوی که داورش خداست و رسول خدا از تو دادخواهی می کند و جبریل، گواه و پشتیبان اوست. به زودی آن کس که حکومت را برای تو هموار ساخت و تو را برگردۀ مسلمین سوار کرد، خواهد دانست که چه کیفر بدی نصیب ظالمان خواهد شد و خواهد فهمید که جایگاه چه کسی بدتر است و مسیر

چه کسی گمراه‌تر.» ایشان در فراز دیگری به دشمن کوتاه‌فکر یادآوری کردند: «[ای یزید!] گرچه تو ما را به غنیمت گرفتی ولی به زودی خواهی فهمید که ما برای تو [غنیمت نبودیم بلکه مایه] خسارت بودیم، [و تو این مطلب را نخواهی نفهمید جز در روز قیامت و] زمانی که هیچ چیز نخواهی داشت، جز آنچه از پیش فرستاده‌ای؛ و خداوند به بندگان ظلم نخواهد نمود؛ و ما به نزد خدا شکایت می‌بریم و تنها تکیه‌گاه ما، اوست. پس هر چه مکر و نیرنگ داری، به کار بگیر و هر چه می‌توانی بکوش و تلاش کن [اما بدان] قسم به خدائی که ما را به وحی و کتاب و پیامبری شرافت بخشید، به خواسته خود نخواهی رسید و هرگز نمی‌توانی به ما جایگاه ما برسی و به هدف ما دست پیدا کنی و یاد ما را از بین ببری؛ و از این ننگ رها نخواهی شد!»

برای پایان





در پایان این نوشتار، بجاست چند لحظه‌ای خود را پای منبرمقام معظم رهبری حفظه‌الله تعالی تصور کنیم و ارزش و اهمیت این خطبه‌های حماسی و ماندگار را از زبان ایشان بشنویم و توشه‌ای عبرت آموز برای ارتقای زندگی بگیریم.

زینب علیها السلام، مجسمهٔ عزت

حماسهٔ زینب کبری علیها السلام است که مکمل حماسهٔ عاشورا است؛ بلکه به یک معنا حماسه‌ای که بی‌بی زینب کبری علیها السلام به وجود آورد، احیاکننده و نگه‌دارندهٔ حماسهٔ عاشورا شد. عظمت کار زینب کبری علیها السلام را نمی‌شود در مقایسهٔ با بقیهٔ حوادث بزرگ تاریخ سنجید؛ باید آن را در مقایسهٔ با خود حادثهٔ عاشورا سنجید؛ و انصافاً این دو عدل [و برابر با] یکدیگرند.

این انسان با عظمت، این بانوی بزرگ اسلام بلکه بشریت، توانست در مقابل کوه سنگین مصائب، قامت خود را استوار و برافراشته نگه دارد؛ حتی لرزشی هم در صدای این بانوی بزرگ از این همه حادثه پدید نیامد؛ هم در مواجههٔ با

دشمنان، هم در مواجهه با مصیبت و حوادث تلخ، مثل یک قلّه سرافراز استواری ایستاد؛ درس شد، الگو شد، پیشوا شد، پیشرو شد.

مجسمه عزت است زینب کبری، همچنان که حسین بن علی علیه السلام در کربلا، در روز عاشورا مجسمه عزت بود. نگاه او به حوادث با نگاه دیگران فرق دارد؛ [با] آن همه مصیبت، وقتی دشمن می‌خواهد او را شماتت کند، می‌گوید: ما رأیتُ إِلَّا جَمِیلاً؛ آنچه دیدم زیبا بود؛ شهادت بود، داغ بود، اما در راه خدا بود، برای حفظ اسلام بود، ایجاد یک جریانی بود در طول تاریخ تا امت اسلام بفهمند که چه کار باید بکنند، چگونه باید حرکت کنند، چگونه باید بایستند. این کارِ بزرگِ حماسه زینبی است.

این عزت ولیّ خدا است. زینب کبری از اولیاءالله است؛ عزت او عزت اسلام است؛ اسلام را عزیز کرد، قرآن را عزیز کرد. ما البتّه آن بلندپروازی را نداریم، آن همت را نداریم که بخواهیم بگوییم رفتار این بانوی بزرگ الگوی ما است؛ ما کوچک‌تر از این حرف‌ها هستیم؛ اما باید به هر حال حرکت ما در جهت حرکت زینبی باشد؛ باید همت ما، عزت اسلام و عزت جامعه اسلامی و عزت انسان باشد؛

همان که خدای متعال با احکام دینی و شرایع برپیغمبران، مقرر فرموده است.^۱

یک زن، یک حماسه

اینکه گفته می‌شود در عاشورا، در حادثه کربلا، خون برشمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی، حضرت زینب علیها السلام بود؛ و الا خون در کربلا تمام شد. حادثه نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامی ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری؛ نقشی که حضرت زینب علیها السلام بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است. این حادثه نشان داد که زن در حاشیه تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه زنده و ملموس است که انسان زینب کبری را مشاهده می‌کند که با یک عظمت خیره‌کننده و درخشنده‌ای در عرصه ظاهری می‌شود؛ کاری می‌کند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده

۱. ۲۹/۰۸/۱۳۹۲.۱

است، درمقر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و پیروزی او را تبدیل می‌کند به یک شکست؛ این کار زینب کبری است. زینب علیها السلام نشان داد که می‌توان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ.^۱

آسیب‌شناسی، تحلیل

آنچه از بیانات زینب کبری باقی مانده است و امروز در دسترس ماست، عظمت حرکت زینب کبری را نشان می‌دهد. خطبه فراموش‌نشده زینب کبری در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست، اظهار نظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق‌ترین و غنی‌ترین مفاهیم در آن شرایط بیان شده است. قوت شخصیت را ببینید؛ چقدر این شخصیت قوی است. دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و این‌ها از بین برده‌اند، این جمع چند ده نفره زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، آورده‌اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده‌اند دارند

تماشا می‌کنند، بعضی هلهله می‌کنند، بعضی هم گریه می‌کنند؛ در یک چنین شرایط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع می‌کند؛ همان لحنی را به کار می‌برد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار می‌برد؛ همان جور حرف می‌زند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا: «یا اهل الکوفه، یا اهل الغدر و الختل»؛ ای خدعه‌گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله‌رو اسلام و اهل بیت هستید؛ اما در امتحان این جور کم آوردید، در فتنه این جور کوری نشان دادید. «هل فيكم الا الصلف والعجب والسّفن والكذب و ملق الاماء و غمز الاعداء»؛ شما رفتارتان، زیانتان با دلتان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین هستید؛ درحالی‌که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهدۀ مقابله با فتنه بر بیایید، نتوانستید خودتان را نجات دهید. «مثلکم کمثل الّتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا»؛ مثل آن کسی شدید که پشم را می‌ریسد، تبدیل به نخ می‌کند، بعد نخ‌ها را دوباره باز می‌کند، تبدیل می‌کند به همان پشم یا پنبه نریسیده.

با بی‌بصیرتی، با نشناختن فضا، با تشخیص ندادن حق و باطل، کرده‌های

خودتان را، گذشته خودتان را باطل کردید. ظاهر، ظاهرایمان، دهان پراز ادعای انقلابی گری؛ اما باطن، باطن پوک، باطن بی مقاومت در مقابل بادهای مخالف. این، آسیب شناسی است.

با این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، این گونه صحبت می کرد. این جور نبود که یک عده مستمع جلوی حضرت زینب علیها السلام نشسته باشند، گوش فراداده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای این ها خطبه بخواند؛ نه، یک عده دشمن، نیزه داران دشمن دور و برشان را گرفته اند؛ یک عده هم مردم مختلف الحال حضور داشتند؛ همان هایی که مسلم را به دست ابن زیاد دادند، همان هایی که به امام حسین نامه نوشتند و تخلف کردند، همان هایی که آن روزی که باید با ابن زیاد درمی افتادند، توی خانه هایشان مخفی شدند - این ها بودند توی بازار کوفه - یک عده هم کسانی بودند که ضعف نفس نشان دادند، حالا هم نگاه می کنند، دختر امیرالمؤمنین را می بینند، گریه می کنند. حضرت زینب علیها السلام کبری با این عده ناهمگون و غیرقابل اعتماد مواجه است، اما این جور محکم حرف میزند. او زن تاریخ است. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب شناسی می کند؛ می گوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص

بدهید؛ نتوانستید به وظیفه‌تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا می‌شود فهمید.^۱

پیام بران کربلا

خون مطهر حسین بن علی علیه السلام در کربلا در غربت بر زمین ریخته شد؛ اما بزرگ‌ترین مسؤلیتی که بر عهده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام قرار گرفت، از همان لحظه اول این بود که این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام آن را، به شکل‌های گوناگون، منتقل کنند. این حرکت برای احیاء دین حقیقی و دین حسین بن علی و آن هدفی که امام حسین برای آن شهید شد، یک امر ضروری و لازم بود. البته اجر الهی برای امام حسین محفوظ بود؛ می‌توانستند او را در بوتۀ سکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجاد علیه السلام تا آخر عمر - سی سال بعد از او، امام سجاد علیه السلام زندگی کردند - در هر مناسبتی نام حسین، خون حسین و شهادت اباعبدالله را مطرح کردند؛ آن را به یاد مردم آوردند؟ این تلاش برای چه بود؟ بعضی خیال می‌کنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی‌امیه بود؛ در حالی که بنی‌امیه بعدها از بین رفتند. امام رضا علیه السلام که بعد از آمدن بنی‌عباس

است، چرا به ریّان بن شبيب دستور می‌دهد مصیبت‌نامه اباعبدالله را در میان خودتان بخوانید؟ آن وقت که بنی‌امیه نبودند؛ تار و مار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی و خون او عَلم و پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدف‌های اسلامی است؛ این پرچم باید سرپا بماند؛ تا امروز هم بر سرپا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است.^۱



با توجه به آنچه در این نوشتار مرور و بازخوانی شد، «صدایی که ماند» بهتر و دقیق‌تر قابل درک و تحلیل است. اینکه چرا حادثه‌ای که برای یک گروه اندک و در مدت زمان کوتاه چند روزه، در بیابانی به نام کربلا افتاد، هرگز فراموش نشد؛ آن‌هم در شرایطی که دشمن، تمام توان نظامی و تبلیغاتی‌اش را به کار برده بود تا دیگر نه نامی از حسین علیه السلام باقی بماند و نه یادی از باورهای اعتقادی اجداد پاکش.

اکنون دقیق‌تر می‌دانیم فرمایش حضرت زینب رضی الله عنها که فرمود: «ای یزید! نمی‌توانی نام و یاد ما از خاطرها محو سازی» و اینکه فرمود: «روزهای بقا و حکومت و سلطه تو اندک‌اند و به زودی به پایان می‌رسند» یعنی چه؟ اینک حزین‌تر می‌دانیم که برای رساندن پیام کربلا، چه سختی‌ها که به جان خریدده شد، چه خون‌ها که ریخته شد، چه مصیبت‌ها که تحمل شد و چه داغ‌ها که بردل‌ها نشست.

به طور حتم، فقط خواندن و دانستن کافی نیست؛ باید در جمله‌جمله‌ی این خطبه‌های ماندگار دقت کرده، پیام‌ها و هشدارهای اصلی صاحبان این صداها را ماندگار را به گوش جان بشنویم و عمل کنیم و پس از آن، آماده شویم برای انجام یک رسالت مهم! اینکه این پیام‌ها را که با سختی تمام به دست ما رسانده‌اند، به دیگران نیز برسانیم.

ان شاء الله خداوند همگان را در مسیر حسینی شدن و حسینی ماندن، یاری کند.

متن خطبه ها



خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه

کاروان اسیران خاندان اهل بیت علیهم السلام، به سمت شام به راه می‌افتد. امام سجاد علیه السلام در توصیف آن لحظات سخت می‌فرمایند: «کاروان شهر به شهر به سمت شام می‌رفت، در حالی که سر امام حسین علیه السلام برنیزه و زنان خاندان‌مان پشت سرمان و نیزه‌ها گرداگردمان بودند. اگر اشکی از چشم یکی از ما جاری می‌شد با نیزه بر سرش می‌زدند تا آنکه وارد شام شدیم. وقتی به شام وارد شدیم یکی فریاد زد، ای مردم شام! اینان اسیران خانواده‌ای ملعون هستند».

شام که از هر جهت در اختیار یزید بود، پیش از ورود اسیران آذین‌بندی شد و پس از ورود کاروان از دروازه ساعات، در ورودی مسجد جامع، بر سکویی که محل نگه‌داری اسرا بود جای داده شدند و چه توهین‌ها و چه جسارت‌ها که این خاندان پاک نشد؛ سپس مأموران یزید، کاروان را تا شب‌هنگام، در شهر شام چرخاندند و در نهایت در خرابه‌ای جای دادند؛ خرابه‌ای که آرامگاه حضرت رقیه علیها السلام شد. فردای آن روز، کاروان اسرا را به قصر یزید وارد کردند.

کاخ‌ی که از پیش تزیین شده بود و در آن مهمانی بزرگی با حضور بزرگان شام و شهرهای اطراف برگزار شده بود. اسیران در حالی که با طناب به هم بسته شده بودند، وارد مجلس شدند و آنجا بود که سخت‌ترین لحظات بر کاروان اسرا گذشت. یزید در حضور اسیران، سر امام را در ظرف طلا گذاشته و با چوب‌دستی به لب و دندان آن حضرت می‌زد. وقتی حضرت زینب علیها السلام این صحنه را دید دست به گریبان برد و آن را چاک زد و با نوایی سوزناک که دل‌ها را آتش زد، با صدای بلند فرمود: یا حسینا! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مگه و منی! ای فرزند فاطمه زهرا بانوی زنان! ای زاده محمد مصطفی! و از این فریاد سوزناک، صدای گریه همگان، حتی زنان حرم سرای یزید بلند شد. یزید همچنان خاموش نشسته بود که خواهر شهید برخاست...

قَالَ الرَّايِي: فَأَوَمَّتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى النَّاسِ بِالسُّكُوتِ، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَنَتِ الْأَجْرَاسُ؛ ثُمَّ قَالَتْ بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ: «أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخُتْلِ وَ الْغُدْرِ وَ الْخَذَلِ! أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعِبْرَةَ وَ لَا هِدَايَةَ الزَّفْرَةَ؛ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ «الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخْلًا بَيْنَكُمْ»^۱ هَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَ الْعُجْبُ وَ الشَّنْفُ وَ الْكَذِبُ وَ مَلَقُ الْإِمَاءِ وَ غَمَزُ الْأَعْدَاءِ؟ أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ؟ أَوْ كَفِضَةِ عَلَى مَلْحُودَةٍ؟ أَلَا بَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ!^۲ أَتَبْكَونَ أَخِي؟ أَجَلٌ وَ اللَّهُ! فَابْكُوا، فَإِنَّكُمْ أَحْرَى بِالْبُكَاءِ؛

۱. سوره نحل، آیه ۹۲.

۲. اشاره به سوره مائده، آیه ۸۰.

راوی می‌گوید زینب دختر علی علیه السلام سوی مردم اشاره فرمود کرد که خاموش باشید. در آن لحظه نفس‌ها در سینه‌ها حبس شد و حتی صدای زنگ شتران خاموش شد.

آنگاه پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای مردم کوفه! ای گروه خیانت‌کار و پیمان‌شکن و بی‌غیرت، اشک چشمانتان خشک نشود و ناله‌هایتان آرام نگیرد.

به‌راستی حکایت شما، حکایت زنی است که رشته‌های خود را محکم بافته بود و سپس باز می‌کرد! شما سوگندتان را دستاویز فساد قرار دادید! شما چه دارید جز لاف زدن و دشمنی و دروغ! و همچون کنیزان چاپلوس و دشمنان سخن‌چین! یا همانند سبزه و گیاهی که بر فراز سرگین می‌روید و یا همچون نقره‌ای که روی قبر را بدن تزیین کرده باشند [که ظاهری فریبنده اما باطنی گندیده دارد].

به‌راستی که بد توشه‌ای برای خود پیش فرستادید که خشم خدا بر شماست و در عذاب جاویدان خواهید بود! آیا برای برادرم گریه می‌کنید؟ آری! بگریید که به خدا سوگند شایسته‌گریستن هستید. بسیار بگریید و اندک بخندید که ننگ آن، گریبان گیر شما شد؛ وبال آن، شما را در برگرفت و هرگز نمی‌توانید لکه‌ این ننگ را از دامان خود پاک کنید!

الخُتْل: فریب‌کاری، حيله‌گری، نفاق

رفات: خشک شدن، بند آمدن

الصلف: لاف‌زدن، خودستایی دروغ

الشنف: دشمنی ناحق، کینه‌توزی

الغمن: بدگویی، سخن‌چینی

فَابْكُوا كَثِيراً وَاضْحَكُوا قَلِيلاً، فَقَدْ أَبْلَيْتُمْ بَعَارَهَا وَمَنِئْتُمْ
بِشَنَارِهَا وَلَنْ تَرَحَّضُوهَا أَبَداً؛ وَأَنْى تَرَحَّضُونَ؟ قَتَلَ سَلِيلُ
خَاتَمِ التُّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذُ
حَرْبِكُمْ وَمَعَاذِ حِزْبِكُمْ وَمَقَرُّ سَلْمِكُمْ وَآسِي كَلْمِكُمْ
وَمَفْرَعُ نَارِلَتِكُمْ وَالْمَرْجِعُ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ وَمَدْرَةُ
حُجَجِكُمْ وَمَنَارُ مَحَجَّتِكُمْ؛ الْأَسَاءَ مَا قَدَّمْتَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ
وَسَاءَ مَا تَزِرُونَ لِيَوْمِ بَعْثِكُمْ؛ فَتَعَسَاءَ تَعَسَاءً وَنَكَسَاءَ نَكَسَاءً لَقَدْ
خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفِيقَةُ وَبُوتُمْ بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ؛ أَتَدْرُونَ وَيْلَكُمْ
أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ ﷺ فَرْتُمُ وَأَيَّ عَهْدٍ نَكَشْتُمْ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ
لَهُ أَبْرَزْتُمْ وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ «لَقَدْ
جِئْتُمْ شَيْئاً إِذَا تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ

۱. اشاره به سوره آل عمران، آیه ۱۱۴.

الشَّانَ: عار ننگ،
بدترین عیب‌ها

رحض: شستن،
پاک کردن

سلیل: نسل، زاده،
فرزند

مَلَاذ: سنگ، پناه‌گاه، دژ

تعسا: نابودی و
سرنگونی

و چگونه پاک خواهید کرد لکه ننگ کشتن فرزندان خاتم پیامبران و معدن رسالت و آقای جوانان بهشت را! همان‌که در جنگ، سنگر شما؛ و در پناه حزب و دسته شما؛ و در هنگام صلح، سبب آرامش دلتان و مرهم زخمتان؛ و در جنگ‌ها، مرجع شما؛ و بیانگر دلیل‌های روشن و چراغ هدایت شما بود!

به راستی چقدر بد است آنچه برای خود پیش فرستادید و چقدر بد است بار گناهی را که برای روز قیامت بردوش خود نهادید!

نابودی و سرنگونی بر شما باد! کوششتان به نومیی انجامید و دست‌هایتان بریده شد و سوداگری شما زیان داد و به خشم خدا بازگشتید و خواری و بیچارگی را برای خود مسلم و قطعی کردید! وای بر شما! هیچ می‌دانید چه جگری از رسول خدا پاره کردید؟ و چه پیمان محکمی را شکستید؟ و چه حرم سرای باوقاری از رسول خدا ﷺ را آشکار کردید [و آن‌ها را در کوچه و بازار گردانید؟] و چه حرمتی را از او هتک کردید؟ و چه خونی را از او ریختید؟ کار بسیار [زشت] و بزرگی انجام دادید که نزدیک است آسمان‌ها از هول این کار از بشکافد و زمین متلاشی شود و کوه‌ها از هم بپاشد!

کار شما، زشت، بسیار خطرناک، تیره و تار، و خامت بار و نادرست

تَخِرُّ الْجِبَالَ هَدًّا؛ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ عَنَقَاءَ سَوْدَاءَ
فَقَمَاءَ خَرَقَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلْءِ السَّمَاءِ؛ أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ
تُمْطِرَ السَّمَاءُ دَمًا؟ «وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ»^۱
فَلَا يَسْتَخَفَّنَكُمُ الْمَهَلُ؛ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ وَلَا
يُخْشَىٰ عَلَيْهِ قَوْتُ النَّارِ؛ كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ لِبِالْمِرْصَادِ!^۲
ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ / مَاذَا
صَنَعْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ؛ بِأَهْلِ بَيْتِي وَ أَوْلَادِي وَ تَكْرِمَتِي
/ مِنْهُمْ أَسَارَىٰ وَ مِنْهُمْ ضَرَجُوا بِدَمٍ؛ مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ
نَصَحْتُ لَكُمْ / أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي؛ إِنِّي لِأَخْشَىٰ
عَلَيْكُمْ أَنْ يَحُلَّ بِكُمْ / مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أَوْدَىٰ عَلَىٰ إِرْمٍ.^۳

۱. سوره مريم، آيات ۸۹ و ۹۰.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۶.

۳. اشاره به سوره فجن، آیه ۱۴.

۴. الإحتجاج على أهل اللجاج للطبرسي، ج ۲، ص: ۳۰۳.

و [زشتی آن] به گستردگی زمین و آسمان بود. آیا در شگفت خواهید بود اگر برای این مصیبت، آسمان خون ببارد؟ و به راستی که عذاب آخرت، خوارکننده‌تر خواهد بود و یار و یآوری نخواهید داشت!

و این مهلت تأخیر در کیفر الهی، شما را فریفته نکند که خدای عزوجل در عذاب کردن ظالمان شتاب نمی‌کند، چون ترسی از پایمال شدن خون و از دست رفتن زمان انتقام ندارد و همانا که خدای شما همیشه در کمین است.

راوی می‌گوید سپس حضرت زینب رضی الله عنها این اشعار را خواند: اگر پیامبر از شما بپرسد، این چه کاری بود که کردید، با آنکه شما امت [پیامبر] آخرالزمان بودید [و بر دیگر امت‌ها شرافت داشتید]، چه پاسخی خواهید داد؟ [اگر بپرسد] شما چه کردید با اهل بیت و فرزندان و عزیزان من؛ جمعی را به اسارت بردید و گروهی را به خون آغشته کردید؛ این پاداش من نبود. با آنکه من خیرخواه شما بودم. اینک در حق خویشاوندانم این‌گونه به من جفا کنید. من می‌ترسم همان عذابی که قوم «ارَم» را به نابودی کشاند، بر شما نیز فرود آید.

شَوْهَاء: زشت و نازیبا

طَلَاع: گستردگی، وسعت

أَخْرَى: خوارکننده‌تر، رسواکننده‌تر

المهل: مهلت دادن، تأخیر انداختن

ضرج: آغشته نمودن، آمیختن

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در کوفه

روز دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری قمری، روزی ماندگار در شهر کوفه بود. کاروان اسرا در حالی وارد شهر شد که ده هزار نفر از سپاهیان ابن زیاد، گوشه گوشه شهر را زیر نظر داشتند و مراقب بودند تا شیعیان، اقدامی علیه حکومت انجام ندهند.

پس از رسیدن کاروان به مرکز تجمع مردم، ابتدا زینب کبری علیها السلام خطبه خواند. خطبه‌ای بلند و شیوا که تأثیر آن، این‌گونه در تاریخ ثبت شده است: به خدا سوگند آن روز تمامی مردم، سرگشته و حیران، مشغول گریه و زاری بودند و انگشت پشیمانی و اندوه بر دندان گرفته و می‌گزیدند.

در آن میان، پیرمردی کهن سال به شدت می‌گریست و خطاب به کاروان اهل بیت علیهم السلام فرمود:

پدر و مادرم فدایتان شود! که کهن سالان شما، بهترین کهن سالان و جوانان تان بهترین جوانان، زنان تان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل هاست که نه خوار می‌شوید و نه شکست می‌پذیرید. پس از پایان خطبه حضرت زینب علیها السلام، امام زین العابدین علیه السلام رو

به عمه‌اش کرد و فرمود:

عمه جان آرام بگیر، سرگذشت گذشتگان برای آنان که مانده‌اند
 مایه عبرت است؛ سپس آن جمله تاریخی را فرمود که: خدای را
 سپاس که تو عالمه تعلیم ندیده و خردمند خرد نیاموزیده‌ای!
 با این سخن امام چهارم علیه السلام، زینب علیها السلام آرام گرفت و پسران
 حضرت سجاد علیه السلام با حال خسته و بیمار، از جا برخاست و
 این چنین خطبه خواند.

قَالَ الرَّاوي: خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عليه السلام إِلَى النَّاسِ وَ أَوْمَى إِلَيْهِمْ
 أَنْ اسْكُتُوا فَاسْكُتُوا وَ هُوَ قَائِمٌ؛ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى
 عَلَى نَبِيِّهِ؛ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَ مَنْ لَمْ
 يَعْرِفَنِي فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ
 ذَحْلِ وَ لَا تِرَاتٍ؛ أَنَا ابْنُ مَنْ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَ
 انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ؛ أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا، فَكَفَى بِذَلِكَ
 فَخْرًا؛ أَيُّهَا النَّاسُ! نَاشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ
 إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ
 وَ الْبَيْعَةَ، ثُمَّ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ؛ فَتَبَّاً لَكُمْ مَا قَدَّمْتُمْ
 لِأَنْفُسِكُمْ وَ سُوءَ لِرَأْيِكُمْ؛ بِأَيَّةِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
 يَقُولُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عِزِّي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي!

راوی می‌گوید حضرت زین العابدین ع از خیمه بیرون آمد و به مردم اشاره فرمود که خاموش باشند؛ مردم ساکت شدند و او همان‌طور که ایستاده بود، خطبه‌اش را با سپاس و حمد الهی و ستایش او آغاز کرد و بر پیامبر ص درود فرستاد؛ آنگاه فرمود:

ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، که می‌شناسد؛ و هر کس مرا نمی‌شناسد [پس بداند که] من علی فرزند حسینم، که در کنار فرات، سراز تن او جدا کردند، بی‌آنکه [قاتلانش] خونی طلبکار باشند و یا قصاصی بخواهند. من پسر آن‌کسی هستم که حرمت او شکستند و مال او را به غارت بردند و خاندان او را به اسیری گرفتند. من پسر آن‌کسی هستم که او را به قتل صبر [و به تدریج و با زجر و شکنجه و آزار] کشتند و این برای افتخار من کافی است!

ای مردم! شما را به خدا سوگند، آیا در خاطر دارید برای پدر من نامه نوشتید و [با ادعاهای دروغین خود] او را فریب دادید و با او پیمان و عهد و میثاق بستید و در نهایت با او به جنگ برخاستید و او را بی‌یاور گذاشتید؟!

خداوند شما را به خاطر توشه بدی که برای خود از پیش فرستادید و تصمیم بدی که [در زندگی] گرفتید، نابود کند. شما با چه چشمی می‌خواهید به پیامبر خدا بنگرید آن زمان که [در قیامت] به شما

دُخُل: انتقام گرفتن، دشمنی و کینه.

انتِهاک: زیر پا گذاشتن، تجاوز کردن، رعایت نکردن

النَهَب: غارت و چپاول کردن، به زور گرفتن

سَبی: به اسارت درآوردن، دربند کردن

تَب: نابود شدن، زیر پا کار شدن

قَالَ: فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَيَدْعُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا
 هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً
 قَبْلَ نَصِيحَتِي وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ وَفِي أَهْلِ
 بَيْتِهِ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً. فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ: نَحْنُ
 كُلُّنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكَ
 غَيْرُ زَاهِدِينَ فِيكَ وَلَا رَاغِبِينَ عَنْكَ، فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ،
 فَإِنَّا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَسَلْمٌ لِسَلْمِكَ؛ لِنَأْخُذَنَّ تِرْتَكَ وَتِرْتَنَا
 مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَظَلَمَنَا. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: هَيْهَاتَ
 أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ أ
 تُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى آبَائِي مِنْ قَبْلُ؟ كَلَّا وَرَبِّ
 الرَّاقِصَاتِ إِلَى مِنِّي؛ فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ، قُتِلَ أَبِي بِالْأَمْسِ

می‌گوید: شما خاندان مرا کشتید و حریم مرا مورد بی‌احترامی قرار دادید، [و از همین رو] شما از امت من نیستید.

راوی می‌گوید با این خطابه، صدای گریهٔ مردم بلند شد و مردم به یکدیگر می‌گفتند: نابود و بدبخت شدید، ولی خودتان نمی‌دانید! امام سجاد علیه السلام ادامه داد: خداوند بیامرزد، آن کس که نصیحت و اندرز مرا بپذیرد و سفارش مرا درباره تقوای الهی و درباره رسولش و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر بسپارد؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما اسوه و سرمشق نیکو ارزشمندی است.

راوی می‌گوید: مردم همگی فریاد زدند ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله همهٔ ما گوش به فرمان و مطیع توایم و حافظ و نگهبان جان و مال شما هستیم؛ هرگز از شما روی گردان نیستیم، به ما فرمان بده - خدایت رحمت کند - که ما با هر کس تو بجنگی، می‌ستیزیم و با هر کس که آشتی نمایی، صلح می‌کنیم، و کسانی که به شما و ما ستم کردند و ظلم روا داشتند را مجازات خواهیم نمود!!

امام سجاد علیه السلام [در پاسخ به این فریادها] فرمود: هیئات! ای گروه پیمان شکن حيله‌گر! [هرگز به وعده‌های شما اطمینانی نیست زیرا] میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای [از جهل و غفلت و ناتوانی] افکنده

أسوة: الگو، پیشوا،
سرمشق

ذِمَام: حرمت، آبرو، حق

سَلَم: صلح، آرامش،
آشتی، آتش بس

الغدرة: جمع؛ خائن،
پیمان شکن

حیل: حائل شده،
فاصله انداخته

وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ فَلَمْ يَنْسِنِي تُكْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتُكْلُ أَبِي وَ
 بَنِي أَبِي وَجَدِّي، شَقَّ لَهَا زِمِّي وَمَرَّارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَحَلْقِي وَ
 غُصَصُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي؛ وَمَسْأَلَتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا
 وَلَا عَلَيْنَا ثُمَّ قَالَ ﷺ: لَا غَرَوْا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ / قَدْ
 كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا؛ فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَةَ
 بِالَّذِي / أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا؛ قَتِيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ
 نَفْسِي فِدَاؤُهُ / جَزَاءُ الَّذِي أَرَادَهُ نَارُ جَهَنَّمَ!

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج للطبرسي، ج ۲، ص: ۳۰۶.

شده؛ آیا با همان حال و هوایی که به سراغ پدران ما رفتید، می‌خواهید به سراغ من بیایید [که فقط وعده می‌دهید و عمل نمی‌کنید؟!]. به خدای مرکب‌های تندرو که زائران خانه خدا را به سوی منا می‌برند، سوگند! که هرگز چنین نخواهد شد [و من فریب وعده‌های شما را نمی‌خورم]؛ چراکه هنوز آن زخم‌ها بهبود نیافته.

همین دیروز بود که پدرم و جمعی از خاندانش به شهادت رسیده‌اند و هنوز داغ مرگ رسول خدا ﷺ را فراموش نکرده بودم که داغ مرگ پدر و فرزندان پدر و جدم اختیار از من ربود. تلخی اندوه آن را در گلوگاهم احساس می‌کنم و درد جانکاهش در سینه‌ام جاری است. خواسته من از شما این است که نه از ما طرفداری کنید و نه با ما به جنگ و ستیز برخیزید.

آنگاه امام زین‌العابدین علیه السلام با این ابیات سخنش را پایان داد: جای شگفتی نیست اگر حسین علیه السلام و پدرش که از او بزرگوارتر و بهتر بود کشته شدند؛ ای کوفیان به آنچه به حسین رسید و بسیار هم مصیبت بزرگی بود، شادمان نباشید؛ جانم فدای آن کشته‌ای که کنار شط آب [با لب تشنه] به شهادت رسید، ولی [بدانید] کیفر آن کس که وی را شهید کرد، آتش دوزخ است.

النَّشِي: فراموشی

تُكَل: داغ، مصیبت، عزا

لِهَازِم: جمع؛ استخوان
گلوگاه

مِلَارَة: تلخی، ناگواری

عَدْو: شگفتی، تعجب

خطبه حضرت زینب علیها السلام در شام

کاروان اسیران خاندان اهل بیت علیهم السلام، به سمت شام به راه می‌افتد. امام سجاد علیه السلام در توصیف آن لحظات سخت می‌فرمایند: «کاروان شهر به شهر به سمت شام می‌رفت، در حالی که سر امام حسین علیه السلام برنیزه و زنان خاندان‌مان پشت سرمان و نیزه‌ها گرداگردمان بودند. اگر اشکی از چشم یکی از ما جاری می‌شد با نیزه بر سرش می‌زدند تا آنکه وارد شام شدیم. وقتی به شام وارد شدیم یکی فریاد زد، ای مردم شام! اینان اسیران خانواده‌ای ملعون هستند.»

شام که از هر جهت در اختیار یزید بود، پیش از ورود اسیران آذین‌بندی شد و پس از ورود کاروان از دروازه ساعات، در ورودی مسجد جامع، بر سکویی که محل نگه‌داری اسرا بود جای داده شدند و چه توهین‌ها و چه جسارت‌ها که این خاندان پاک نشد؛ سپس مأموران یزید، کاروان را تا شب‌هنگام، در شهر شام چرخاندند و در نهایت در خرابه‌ای جای دادند؛ خرابه‌ای که آرامگاه حضرت رقیه علیها السلام شد.

فردای آن روز، کاروان اسرا را به قصر یزید وارد کردند. کاخی که از

پیش تزیین شده بود و در آن مهمانی بزرگی با حضور بزرگان شام و شهرهای اطراف برگزار شده بود. اسیران درحالی که با طناب به هم بسته شده بودند، وارد مجلس شدند و آنجا بود که سخت‌ترین لحظات بر کاروان اسرا گذشت. یزید در حضور اسیران، سرامام را در ظرف طلا گذاشته و با چوب‌دستی به لب و دندان آن حضرت می‌زد. وقتی حضرت زینب علیها السلام این صحنه را دید دست به گریبان برد و آن را چاک زد و با نوایی سوزناک که دل‌ها را آتش زد، با صدای بلند فرمود:

یا حسینا! ای حبیب رسول خدا! ای فرزند مگه و منی! ای فرزند فاطمه زهرا بانوی زنان! ای زاده محمد مصطفی! و از این فریاد سوزناک، صدای گریه همگان، حتی زنان حرم سرای یزید بلند شد. یزید همچنان خاموش نشسته بود که خواهر شهید برخاست...

قَالَ الرَّاوي: فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ
 رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي
 سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ؛ صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: «ثُمَّ كَانَ
 عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
 يَسْتَهْزِئُونَ» أَطْنَنْتَ يَا زَيْدُ حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ
 ضَيَّقْتَ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ، فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ نَسَاقُ إِلَيْكَ
 سَوْقًا فِي قِطَارٍ وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو اقْتِدَارٍ، أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَعَلَيْكَ
 مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا؟ وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطْرِكَ وَجَلَالَةِ قَدْرِكَ؟
 فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ، تَضْرِبُ أَصْدْرَيْكَ فَرَحًا
 وَتَنْفُضُ مِذْرَوَيْكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً
 وَالأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَسِقَةً؛ وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَخَلَصَ لَكَ

۱. سوره روم، آیه ۱۰.

اقتطار: نواحی، اطراف،
جوانب

راوی می‌گوید حضرت زینب رضی الله عنها - همان زنی که پدرش علی رضی الله عنه و مادرش فاطمه رضی الله عنها دخت گرمی رسول خدا صلی الله علیه و آله است - برخاست و گفت:

اسار: جمع؛ اسیر، دربند

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر جد من، آقا و بزرگ فرستادگان و پیامبران. خداوند راست گفت، آنجا که فرمود: «عاقبت آنان که اعمال بد مرتکب شدند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخره گرفتند».

هوان: ننگ، خواری،
خفت

ای یزید! آیا اکنون که زمین و آسمان را [از جهات گوناگون] برما تنگ کردی و ما را همانند اسیران به هرسو کشاندی، گمان می‌کنی ما به نزد خدا خوار، و تو نزد او عزیز و گرمی شدی؟ و تصور کردی این نشانه قدر و منزلت تو در نزد خداست؟

شمخ: تکبر کردن،
[بأنفا]: باد در بینی
انداختن از شدت غرور
و تکبر

از این رو، باد غرور به بینی انداخته و به خود بالیدی و خرم و شادمان شدی از اینکه دیدی دنیا در کمند تو درآمده و امور تو سامان یافته و مُلک و خلافت ما در اختیار تو قرار گرفته؟!

اندکی آهسته‌تر! جاهلانه قدم برنذار! آیا سخن خداوند را فراموش کردی که فرمود: «آن‌ها که کافر شدند [و راه طغیان پیش

سُلْطَانِنَا؛ فَمَهْلًا مَهْلًا! لَا تَطِشْ جَهْلًا! أُنْسِيتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ
 جَلَّ: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لَّا أَنْفُسِهِمْ
 إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»؛ أَمِنَ الْعَدْلِ يَا
 ابْنَ الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ وَ سَوْقَكَ بَنَاتِ رَسُولِ
 اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَكْتَ سُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وُجُوهُهُنَّ، تَحْدُو
 بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ تَسْتَشْرِفُهُنَّ الْمَنَاقِلُ وَ يَتَبَرَّزْنَ
 لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ وَ يَتَصَفَّحْنَ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الْغَائِبُ
 وَ الشَّهِيدُ وَ الشَّرِيفُ وَ الْوَضِيعُ وَ الدَّيُّيُ وَ الرَّفِيعُ؛ لَيْسَ مَعَهُنَّ
 مِنْ رِجَالِهِنَّ وُلِيٌّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَيٌّ؛ عَتَوْا مِنْكَ عَلَى اللَّهِ وَ
 جُحُودًا لِرَسُولِ اللَّهِ وَ دَفَعَا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ وَ لَا غَرَوْ
 مِنْكَ وَ لَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ وَ أَنِّي تُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِنْ لَفْظِ فُوهُ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

گرفتند] تصوّر نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم، به سودشان است. ما به آنان مهلت می‌دهیم تا برگناهان خود بیفزایند؛ و برای آن‌ها عذاب خوارکننده‌ای [آماده‌شده] است».

ای پسر کفار آزادشده [به دست رسول خدا]؛ آیا این از عدالت است که تو زنان و کنیزان خود را پشت پرده‌ها بنشانی، ولی دختران رسول خدا ﷺ را اسیر کرده و به این سو و آن سو بکشانی و درحالی‌که پرده حرمت آنان را دریده و چهره‌های آنان را در معرض دید مردم قرار داده‌ای، آن‌ها را توسط دشمنان در شهرهای مختلف بگردانی، تا مردم هرکوی و برزن به تماشای آنان بنشینند و افراد دور و نزدیک؛ و پست و شریف به چهره‌هایشان چشم بدوزند، با آنکه همراه آنان از مردان نه پرستاری مانده است نه یآوری، نه نگهداری و نه مددکاری؟

این کارها همه از گستاخی تو برخدا و انکار بر رسول خدا و ردّ برقرآن است؛ و تعجّبی ندارد و از چون تویی این اعمال، عجیب نیست .

چگونه می‌توان به حمایت و مراقبت آن‌کس امید داشت که [مادرش هند جگرخوار است که] جگرپاکان [حمزه سیدالشهدا] را به دندان گرفته و گوشتش از خون شهیدان روییده و علیه سرور

طاش: سبک مغزی، بی‌عقلی، جهل

تخدیر: پرده‌نشین کردن، پوشیده داشتن

حدو: پی‌کاری فرستادن، به دنباله روانه کردن

برز: آشکارشدن، پیدا شدن

حماء: حمایت‌کننده، یاری‌کننده

أَكْبَادَ الشُّهَدَاءِ؛ وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ؛ وَنَصَبَ الْحَرْبَ
 لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَمَعَ الْأَحْزَابَ وَشَهَرَ الْحِرَابَ وَهَزَّ السُّيُوفَ فِي
 وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ أَشَدَّ الْعَرَبِ جُحُودًا وَأَنْكَرَهُمْ لَهُ رَسُولًا
 وَأَظْهَرَهُمْ لَهُ عُدُوًّا وَأَعْتَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْرًا وَطُغْيَانًا؛ أَلَّا
 إِنَّهَا نَتِيجَةٌ خِلَالِ الْكُفْرِ وَصَبَّ يُجْرَجُ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلَى يَوْمِ
 بَدْرٍ؛ فَلَا يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا
 شَفَاءً وَإِحْنًا وَأَضْغَانًا؛ يُظْهَرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِ اللَّهِ وَيُفْصِحُ ذَلِكَ
 بِلِسَانِهِ وَهُوَ يَقُولُ فَرِحًا بِقَتْلِ وُلْدِهِ وَسَبِي دُرَيْتِهِ، غَيْرَ مُتَحَوِّبٍ
 وَلَا مُسْتَعْظِمٍ يَهْتَفُ بِأَشْيَاخِهِ لِأَهْلُلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا وَلَقَالُوا
 يَا زَيْدُ لَا تَشَلْ؛ مُنْحِنِيًّا عَلَى ثَنَايَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَكَانَ مُقْبَلٌ
 رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِهِ، قَدِ التَّمَعَ السُّرُورُ بِوَجْهِهِ؛

انبیاء جنگ به راه انداخته، و احزاب را گرد آورد و اعلان جنگ نمود و شمشیرها را بر روی رسول خدا کشید؟! همان کس که از تمام عرب به خدا منکرتر بود و ناسپاس‌ترین فرد نسبت به فرستاده خدا بود، و بیش از همه، با خدا اظهار دشمنی می‌کرد، و از سر کفر و طغیان، مستکبرترین فرد بر پروردگار بود؟!

به یقین این کارها، همه ثمرهٔ پس‌ماندهٔ کفر و کینه‌ای است که سینه‌هایتان را برای کشتگان بدر می‌فشارد! و چگونه در دشمنی ما اهل بیت شتاب نکند آن کس که به ما با غرور و با نفرت، خشمگینانه و کینه‌توزانه نگاه می‌کند و آنگاه کفر خود را به رسول خدا ابراز داشته و سخن بر زبان جاری می‌کند و از سر سرور بی‌آنکه شرم کند - به قتل اولاد رسول خدا و اسارت ذریّه‌اش به پدران خود می‌بالد [و مغرورانه] می‌گوید:

«ای کاش اجداد من بودند و این صحنه‌ها را می‌دیدند و از شادی و سرور فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستانت شل مباد!».

این جمله را در حالی می‌گویی که بر لب و دندان اباعبدالله علیه السلام، همان جایی که بوسه‌گاه پیامبر بود، با چوب می‌زنی، آن‌هم در حالی که چهره‌ات از فرط غرور و خوشحالی می‌درخشد؟!

شَهْر: اعلان کردن

هَنْز: به حرکت درآوردن، تکان دادن

بطی: کندی، آهستگی، ملایمت

أضغان: کینه، خشم

مخصرة: عصای کوتاه، چوبدستی پادشاهان

لَعْمَرِي لَقَدْ نَكَاتَ الْقَرْحَةَ وَاسْتَأْصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دَمَ
سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَابْنِ يَعْسُوبِ دِينِ الْعَرَبِ وَشَمْسِ آلِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ وَهَتَفْتَ بِأَشْيَاخِكَ وَتَقَرَّبْتَ بِدَمِهِ إِلَى الْكُفْرَةِ
مِنْ أَسْلَافِكَ؛ ثُمَّ صَرَخْتَ بِبِنْدَائِكَ وَلَعْمَرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ
شَهِدُوكَ؛ وَوَشِيكَأً تَشْهَدُهُمْ وَ لَنْ يَشْهَدُوكَ وَ لَتَوَدُّ يَمِينُكَ
كَمَا زَعَمْتَ شَلَّتْ بِكَ عَنْ مِرْفَقِهَا وَ جُدَّتْ؛ وَ أَحَبَّتْ أُمَّكَ
لَمْ تَحْمِلْكَ وَ إِيَّاكَ لَمْ تَلِدْ؛ أَوْ حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَخَطِ اللَّهِ وَ
مُخَاصِمِكَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا
وَ احْلُلْ غَضَبَكَ عَلَيَّ مَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ نَفَّضَ ذِمَارَنَا وَ قَتَلَ
حُمَاتِنَا وَ هَتَكَ عَنَّا سُدُولَنَا؛ وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ مَا
فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ مَا جَزَرْتَ إِلَّا لِحْمَكَ؛

به جانم قسم که با ریختن خون سرور جوانان بهشتی، و فرزند پیشوای عرب، و خورشید آل عبدالمطلب زخم دل ما را جریحه دار کردی و ریشه‌های فضیلت و تقوا را از جا برکندی! و برپدران خود بالیده و باد دربینی انداختی، و با ریختن خون آن حضرت، خود را به سلف کافر خود نزدیک نمودی، سپس فریاد خوشحالی برآوردی و به جانم قسم، اگر آن‌ها در حضورت بودند، ندایشان می‌دادی!

[البته بیهوده شادمان مباش] که به همین زودی نزد آنان می‌روی و آرزو می‌کنی کاش دستت خشک شده بود و مادرت به تو باردار نشده و تو را نزاییده بود؛ آن هنگام که به سوی غضب الهی رهسپار می‌شوی و رسول خدا ﷺ از تو دادخواهی می‌کند.

خدایا! حق ما را بستان و از ستمگران بر ما، انتقام بگیر و خشمت را بر آن‌کس که خون ما را بر زمین ریخت و حامیان ما را کشت و حرمت ما را هتک کرد، فرو بفرست.

[ای یزید] آنچه دوست داشتی، انجام دادی؛ اما به خدا سوگند [با این جنایت] جز پوست خود را ندریدی و جز گوشت خود را نبریدی [و در حقیقت خود را نابود کردی]؛ به یقین با حمل باری که - از ریختن خون فرزندان رسول خدا و هتک حرمت آن حضرت در ارتباط با خاندان و جگرگوشه‌هایش - بردوش داری، بر رسول

نکات: جریحه دار کردن،
کندن پوست زخم پیش
از بهبودی

استأصل: از ریشه کندن،
از بیخ و بنه بیرون آوردن

أسلاف: درگذشتگان،
نیاکان

وشیک: در آینده نزدیک،
به زودی

مخاصمة: مجادله،
دادخواهی

وَ سَتُرَدُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ دَمِ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ
 مِنْ حُرْمَتِهِ وَ سَفَكْتَ مِنْ دِمَاءِ عِثْرَتِهِ وَ لُحِمْتِهِ، حَيْثُ يَجْمَعُ
 بِهِ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ بِهِ شَعَثَهُمْ وَ يَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ وَ يَأْخُذُ
 لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ؛ فَلَا يَسْتَفِرُّنَكَ الْفَرْحُ بِقَتْلِهِمْ «وَ لَا
 تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
 يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا
 وَ حَاسِبًا وَ بِرَسُولِ اللَّهِ خَصْمًا وَ بِجِبْرَائِيلَ ظَهِيرًا؛ وَ سَيَعْلَمُ
 مَنْ بَوَّأَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَنْسُ لِلظَّالِمِينَ
 بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا؛ وَ مَا اسْتِصْغَارِي قَدْرِكَ وَ
 لَا اسْتِعْظَامِي تَقْرِيعَكَ، تَوْهُمًا لِانْتِجَاعِ الْخِطَابِ فِيكَ، بَعْدَ أَنْ
 تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ عَبْرِي وَ صَدْرَهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ حَرَى؛

۱. سوره آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۰.

خدا وارد خواهی شد؛ در آنجا خداوند آنان را گرد خواهد آورد و پریشانی آن‌ها را برطرف خواهد ساخت و داد آن‌ها را خواهد ستاند؛ پس کشتن آن‌ها را شادمان نکند [چراکه خداوند در قرآن فرموده است:] «گمان مبرآنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند، بلکه زندگان جاویدند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند؛ و شادمان‌اند به آنچه خداوند از فضل و کرم خود به آنان عطا می‌کند».

همین بس که در دادگاهی حاضر شوی که داورش خداست و رسول خدا از تو دادخواهی می‌کند و جبرئیل، گواه و پشتیبان اوست.

به زودی آن‌کس که حکومت را برای تو هموار ساخت و تو را بر گردهٔ مسلمین سوار کرد، خواهد دانست که چه کیفر بدی نصیب ظالمان خواهد شد و خواهد فهمید که جایگاه چه کسی بدتر است و مسیر چه کسی گمراه‌تر.

[اگر مصیبت‌های بزرگ روزگار، کارم را به اینجا کشانده که در اینجا به‌عنوان اسیر حاضر شوم و با تو سخن بگویم، ولی بدان که در این شرایط نیز] ارزش تو را کوچک و ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می‌شمارم و فراوان تو را توبیخ می‌کنم و این نه از آن روست که امید داشته باشم کلامم در تو مؤثر افتد! [آن‌هم] بعد از آنکه چشم

شامل: گردهم‌آیی، وحدت، یکپارچگی

شعیت: پراکندگی، متفرق بودن

ظهیر: پشتیبان، حامی، یار، یاور

بؤا: مکان دادن، جایگاه دادن

تقریح: توبیخ، تقبیح، انتقاد

فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ وَنُفُوسٌ طَآغِيَةٌ وَأَجْسَامٌ مَحْشُورَةٌ بِسَخَطِ
 اللَّهِ وَلَعْنَةِ الرَّسُولِ؛ قَدْ عَشَشَ فِيهَا الشَّيْطَانُ وَفَرَّخَ وَمَنْ هُنَاكَ
 مِثْلَكَ مَا دَرَجَ؛ فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَتْقِيَاءِ وَأَسْبَاطِ
 الْأَنْبِيَاءِ وَ سَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَيْدِي الطُّلَقَاءِ الْخَبِيثَةِ وَ نَسْلِ
 الْعَهْرَةِ الْفُجْرَةِ، تَنْطِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ
 مِنْ لُحُومِنَا، تِلْكَ الْجُثُ الثَّرَاكِيَّةُ عَلَى الْجُيُوبِ الضَّاحِيَّةِ،
 تَتَنَابَهَا الْعَوَاسِلُ وَ تَعْفِرُهَا أَمَّهَاتُ الْفَوَاعِلِ؛ فَلَيْنِ اتَّخَذْتَنَا
 مَعْنَمًا، لِيَتَّجِدَ بِنَا وَشِيكًا مَعْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ
 وَمَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ؛ فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ الْمُعْوَلُ؛ وَإِلَيْهِ
 الْمَلْجَأُ وَ الْمُؤَمَّلُ؛

ثُمَّ كَذَّكَاءَ وَ أَجْهَدَ جُهْدَكَ، فَوَاللَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْوَحْيِ

مسلمانان را گریان نمودی و جگرشان را از این حادثه سوزاندی؛ زیرا دل‌های شما دچار قساوت شده و نفوس شما را سرکشی و طغیان فراگرفته، و پیکره‌ایتان از خشم خدا پر؛ و از نفرین رسول خدا آکنده گردیده است، و شیطان در آن لانه نموده و تخم گذاشته است و مانند تویی در چنین جایی پرورش می‌یابی!

شگفتا که پرهیزگاران و پیامبر زادگان و نوادگان پاک اوصیا به دست پلید آزادشدگان [به دست رسول خدا] و نسل بدکاران و فاجران کشته می‌شود؛ دستانشان به خون ما آغشته است و دهانشان از گوشت‌هایمان پر گردیده است، آن پیکره‌های پاکی که بر زمین سخت و زیر آفتاب قرار دارد و ضربات پیایی نیزه‌ها و شمشیرها آن‌چنان [پاره‌پاره و مجروحشان] شان کرده، [و به دست] آن‌هایی که از نسل مادران بدکاره‌اند، به خاک غلتانده شده. [ای یزید!] گرچه تو ما را به غنیمت گرفتی ولی به زودی خواهی فهمید که ما برای تو [غنیمت نبودیم بلکه مایه] خسارت بودیم، [و تو این مطلب را نخواهی نفهمید جز در روز قیامت و] زمانی که هیچ چیز نخواهی داشت، جز آنچه از پیش فرستاده‌ای؛ و خداوند به بندگان ظلم نخواهد نمود؛ و ما به نزد خدا شکایت می‌بریم و تنها تکیه‌گاه ما، اوست.

عشش: لانه‌گزیدن

نطف: آغشته شدن،
آمیختن

جث: جمع؛ پیکرها،
جثه‌ها

مغرم: خسارت، غرامت،
توان

آمد: نهایت، پایان، انتها

وَالْكِتَابِ وَالنُّبُوءَةِ وَالِانْتِخَابِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا
وَلَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا يُرْحَضُ عَنْكَ عَارُنَا؛ وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ
وَآيَاتُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي الْأَ
لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي؛ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ
بِالسَّعَادَةِ وَخَتَمَ لِأَصْفِيَائِهِ بِالشَّهَادَةِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ نَقْلَهُمْ إِلَى
الرَّحْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ؛ وَلَمْ يَشَقْ بِهِمْ غَيْرُكَ وَ
لَا ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ؛ وَنَسَأَلُهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَيُجْزِلَ لَهُمُ
الثَّوَابَ وَالذُّخْرَ؛ وَنَسَأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ وَجَمِيلَ الْإِنَابَةِ؛ إِنَّهُ
رَحِيمٌ وَدُودٌ^{٢٨١}

۱. اشاره به سوره هود، آیه ۹۰.

۲. الإحتجاج على أهل اللجاج للطبرسي، ج ۲، ص: ۳۰۹.

پس هر چه مکرو نیرنگ داری، به کار بگیر و هر چه می‌توانی بکوش و تلاش کن [اما بدان] قسم به خدائی که ما را به وحی و کتاب و پیامبری شرافت بخشید، به خواسته خود نخواهی رسید و هرگز نمی‌توانی به ما جایگاه ما برسی و به هدف ما دست پیدا کنی و یاد ما را از بین ببری؛ و از این ننگ و عارها نخواهی شد! آیا نتیجه تفکر و رأی تو جز نابودی است؟ و پایان روزگارت جز کمی و کاستی است؟ و عاقبت سپاه و جمعیتت جز پراکندگی است؟ در روزی که منادی ندا خواهد داد همانا نفرین خدا بر ستمکاران دشمنی کننده.

حمد و سپاس مخصوص خدائی است که بر اولیای خود، به سعادت حکم نموده و پایان کار برگزیدگانش را شهادت قرار داد [و مفتخر نمود آن‌ها را] به رساندن به خواسته‌شان؛ و آنان را به رحمت و مهر و خوشنودی و آمرزش خود، منتقل نمود؛ و هیچ‌کس به جز تو، به خاطر [ظلم و ستم در حق] آنان شقی و بدبخت نگردید و کسی غیر از تو به بلا و مصیبت گرفتار نشد!

از خداوند می‌خواهیم که اجر آن [شهدا] را کامل گرداند و ثواب و اندوخته فراوان به آنان عطا نماید و ما را جانشین و نائبان خوبی برایشان قرار دهد که او مهربان و دوست دار است.

فند: ناتوانی، نابودی

بدد: پراکندگی، متلاشی شدن، برجیده شدن

عادی: تجاوزگر، دشمنی کننده، ستم کار

لم یشق: به شقاوت نرسید، بدبخت نشد

ذخر: اندوخته، ذخیره، پس انداز

خطبه حضرت سجاد علیه السلام در شام

در روزهایی که کاروان اهل بیت علیهم السلام در شهر شام بودند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید خواست که روز جمعه‌ای به او اجازه دهد تا در مسجد خطبه‌ای بخواند و یزید پذیرفت.

روز جمعه فرارسید و یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد تا به امام علی و امام حسین علیهم السلام اهانت نماید و در ستایش خود و پدرش معاویه، سخن بگوید و آن خطیب چنین کرد.

در آن هنگام امام سجاد علیه السلام خطاب به خطیب گفت:

وای بر تو که رضایت خالق را فروختی برای جلب رضایت مخلوق و جایگاه خود را در آتش جهنم آماده کردی؛ سپس خطاب به یزید فرمود اجازه بده تا از چوب‌ها بالا بروم و سخنانی بگویم که در آن رضایت خدا باشد و برای این مردم اجر و ثوابی داشته باشد؛ ولی یزید از وعده‌ای که به امام علیه السلام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید به پدرش گفت:

خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار هر چه می‌خواهد بگوید.

یزید گفت: شما توانایی‌های این خاندان را نمی‌دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می‌برند، از آن می‌ترسم که خطبه‌ی او در شهر فتنه‌ای ایجاد کند که دامان ما را بگیرد؛ اما مردم از یزید مصرانه خواستند تا به امام سجاد علیه السلام اجازه سخنرانی دهد.

یزید گفت: اگر او بالای منبر رود، پایین نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد! اما باز مردم قانع نشدند و به یزید گفتند: مگر این نوجوان چه می‌تواند بکند؟

یزید گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته‌اند؛ و می‌خواست با این صحبت‌ها نظر مردم را تغییر دهد اما مردم همچنان به یزید اصرار کردند تا بالاخره یزید به امام علیه السلام اجازه داد. آنگاه فرزند شهید برخاست...

قَالَ الرَّاوي: فَصَعِدَ الْمُنْبَرُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ؛ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا
النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ؛ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَ
السَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛
وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمِنَّا الصِّدِّيقَ وَمِنَّا
الطَّيَّارَ وَمِنَّا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ وَمِنَّا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ مَنْ
عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي؛ أَيُّهَا
النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمَنِّي؛ أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصَّفَا؛ أَنَا ابْنُ مَنْ
حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا؛ أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَارْتَدَى؛ أَنَا
ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى؛ أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنْ طَافَ وَسَعَى؛ أَنَا
ابْنُ خَيْرٍ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى؛ أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَيَّ الْبُرَاقَ فِي الْهَوَاءِ؛ أَنَا
ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى؛ أَنَا
ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى؛ أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى

الحلم: بردباری و صبوری

السماحة: سخاوت، بخشش

المختار: برگزیده، ممتاز

إنباء: خبر دادن، آگاه کردن

ردا: عبا

راوی می‌گوید امام سجاد علیه السلام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بردیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بردیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیرالمؤمنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد.

هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می‌شناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرالأسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و لبیک‌گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من فرزند آنم که جبرئیل

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ؛ أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ؛ أَنَا
ابْنُ مَنْ أُوْحِيَ إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أُوْحِيَ؛ أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى؛ أَنَا
ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى؛ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَ
طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِبَدْرٍ
وَ حُنَيْنٍ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ؛ أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ
وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَنُورِ
الْمُجَاهِدِينَ وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ وَتَاجِ الْبَكَائِينَ وَأَصْبَرَ الصَّابِرِينَ
وَأَفْضَلَ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ أَنَا ابْنُ
الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَائِيلَ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ؛ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ
حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَ
الْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَأَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ

او را به سدرۃالمنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیک‌ترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد. من فرزند محمد مصطفی هستم.

من فرزند علی مرتضی هستم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند. من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می‌رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم برهم‌زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیرمسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت‌کنندگان و افتخار‌گریه‌کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین

خراطیم: جمع؛ بزرگان و گردن‌کشان

رمح: نیزه

طرفه عین:

چشم برهم‌زدن

قانع: سرکوب‌گر، ریشه‌کن‌کننده

ملحد: خدانشناس، منکر خدا

وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلِ
 السَّابِقِينَ وَاقْصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمٍ مِنْ
 مَرَامِي اللَّهِ عَلَيِ الْمُنَافِقِينَ؛ وَ لِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرِ
 دِينِ اللَّهِ وَ وَليِ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ؛
 سَمِحِ سَخِي بِهَيِّ بُهْلُولُ زَكِي أَبْطِحِي رَضِي مِقْدَامُ هُمَامُ صَابِرُ
 صَوَامُ مَهْدَبُ قَوَامُ؛ قَاطِعِ الْأَصْلَابِ وَ مَفْرِقِ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ
 عِنَانًا وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَانًا وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً؛
 أَسَدُ بَاسِلٍ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَ قَرَبَتِ
 الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحِي وَيَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوِ الرِّيحِ الْهَشِيمِ؛ لَيْثُ
 الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ؛ مَكِي مَدَنِي خَيْفِي عَقْبِي بَدْرِي أَحْدِي
 شَجْرِي مُهَاجِرِي؛ مِنْ الْعَرَبِ سَيْدُهَا وَ مِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا؛ وَارِثُ
 الْمَشْعَرِينَ وَ أَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ؛ ذَاكَ جَدِّي عَلِي

که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده در ایمان و شکننده کمرمتجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود.

او جوانمرد، سخاوتمند، نیکو چهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیش‌گام در مشکلات، شکیب‌دار، دائماً روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او رشته اصلاص دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده‌ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیر شجاع که وقتی نیزه‌ها در جنگ به هم درمی‌آمیخت آن‌ها را همانند آسیاب خرد و نرم و به‌سان باد آن‌ها را پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری است، که در همه این صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب است و شیرمیدان نبرد وارث دو مشعر، و پدر دو فرزند: حسن و حسین.

قاصم: درهم شکننده

مبید: نابودکننده، از میان برنده

بهبول: جامع هر خیر و نیکی

همام: بزرگوار و دلیر و بخشنده

شکیمه: پرتوان و قاطع

بُنُّ أَبِي طَالِبٍ! فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى صَبَحَ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ
 النَّحِيبِ؛ وَخَشِيَ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً؛ فَأَمَرَ الْمُؤَدِّنَ
 فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ؛ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ؛
 قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ؛ فَلَمَّا قَالَ: أَشْهَدُ
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي
 وَلَحْيِي وَدَمِي؛ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ؛
 التَّفَّتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ، فَقَالَ: مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ
 جَدُّكَ يَا يَزِيدُ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَفَرْتَ؛
 وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي، فَلِمَ قَتَلْتَ أَبِي وَسَبَيْتَ حَرَمَهُ وَسَبَيْتَنِي؟
 ثُمَّ قَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! هَلْ فِيكُمْ مَنْ أَبُوهُ وَجَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ؟
 فَعَلَّتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ!

آری او، جدم علی بن ابی طالب است.

راوی می‌گوید امام سجاد علیه السلام آن قدر به معرفی خویش ادامه داد که صدای مردم به گریه و شیون بلند شد و یزید بیمناک شد که مبادا انقلابی صورت پذیرد لذا به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند.

مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین‌که گفت: الله اکبر، امام سجاد علیه السلام فرمود: چیزی بزرگ‌تر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می‌دهد. و هنگامی‌که گفت: اشهد ان محمد رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید رو کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟ اگر ادا کنی که جد توست پس دروغ گفתי و کافر شدی، و اگر جد من است چرا پدر من را کشتی و حرم و اهل بیتش و مرا را به اسارت بردی؟ پس صدای مردم به گریه بلند شد.

ضح: هیاهو، همهمه

نحیب: صدا به گریه بلند کردن، سخت گریستن

معاشر: جمعیت و گروه

سبی: به اسارت گرفتن، دربند کردن

عَلَّت: بلند شد، بالا رفت

